

علیه بوروکراسی و هنجارها ، به هواداری از آزادیِ مدلِ اوبر



مواظب گاردِ جوانِ لیبرالیسم باشید...

آنتوان شوارتز، نویسنده کتاب

«لیبرالیسم بوقلمون صفت ، لیبرال ها در امپراتوری
دوم (1848-1870)»

انتشارات دانشگاه فرانکفورت-کونته، تاریخ نشر 13
ژانویه 2022

برگردان بهروز عارفی

نامزدهای راست گرایان در انتخابات آینده ی ریاست
جمهوری فرانسه در ارائه‌ی پیشنهاده‌ای
اقتدارگرایانه با یکدیگر رقابت می کنند تا در
انتخابات درونی حزبشان برای گزینش نامزد برنده

شوند. تاحدی که می توان گمان برد که راست لیبرال ناپدید شده است. اما این جناح راست با تکیه بر چند رسانه‌ی بزرگ، هنوز چند روشنفکر پُرکار در میان خود دارد. موضوع نبرد آنان، ساده سازی امور اداری است.

روز 15 سپتامبر گذشته، در بلوار مشهور پاریس، در مقابل تئاتر واریته صفی طولانی دیده می شد. انبوهی از مردم که بیشتر از مردان تشکیل می شد، صف بسته بودند که نه در یک نمایش بلکه در یک نشست سیاسی حضور یابند. سخنرانی چهره برجسته ی لیبرال ها، گاسپار کونیگ بسیار طولانی بود - هیچ کدام از مهمانان صحبت نکرد و هیچ بحثی نیز بین حاضران پیش بینی نشده بود - هدف او آغاز جنبشی سیاسی بود که نامش را «سَمپل» (ساده) گذاشته بود. بخش هایی از سخنرانی اش لحنی آتشین داشت: «آن چه به من جان می دهد، شورشی است راستین علیه آن چه باید ستم بوروکراتیک نامید». این موضوع داغ سخنران را راضی می کرد و به همه، همه طبقه ها، «از بانگذار تا خارجیان بدون مجوز» مربوط می شد. پیچیدگی امور اداری - عیب هایش، نامعقولی هایش، گرفتاری هایش که آزادی فرد و دموکراسی محلی را خفه می کند، به مدت یک ساعت و نیم با شور و حرارت مورد حمله قرار گرفت. کونیگ در پایان از همه دعوت کرد تا به کار سیاسی بپردازند «تا از یک زندگی بسته یعنی آن زندگی که هر فرد به فکر خود باشد، بیرون آیند».

انتقاد از بوروکراسی موضوع جدیدی نیست. از قرن نوزدهم، این یکی از نکات مشترک اندیشه ی لیبرال است - کتاب «رژیم قدیم و انقلاب» اثر الکسی دو توکویل که به مسئله تمرکز (سانترالیزاسیون) می پردازد، در سال 1856 منتشر شد. از سوی دیگر کونیک، ساده سازی را تصور می کند که به عنوان محور بازگشت به سرچشمه ها، یعنی به سوی «لیبرالیسم راستین» است. در واقع، هیچکدام گمان نمی برند که پافشاری بر بازار آزاد به خاطر بار منفی آن، چهره ای دروغین به آن می دهد. این پدیده حاوی جهت گیری بیشتر سیاسی، سوسیताल(شیوه زندگی افراد در جامعه) ، [که اخیرا در ایران جامعه گی نیز ترجمه شده است] و حتی اخلاقی تر است که بر «آزادی فرد» تکیه می کند. لذا کونیگ در روزنامه اکو (18 دسامبر 2019) در تحلیل هفتگی اش تردید نمی کند که بنویسد: «لیبرال ها برای تجدید رابطه با میراث انسانی شان می بایست با خاکسپاری محترمانه وبدون تاسف نئولیبرالیسم شروع کنند».

لیبرال ها ناراضیان ابدی اند. پاسکال سالن با اشاره به حکومت های پی در پی که در فرانسه قدرت را در دست داشتند، آهی کشیده می گوید «شوربختانه هرگز سیاست لیبرالی واقعی نداشتیم، بلکه فقط سوسیالیسم چپ یا راست داشتیم.» (1). این گفتار ممکن است مایه ی خنده شود، اما سالن به هیچ وجه یک کله پوک نیست. او که در سال 1939 چشم به جهان گشوده از کارکشته های نبرد لیبرالیستی است. این اقتصاددان و استاد پیشین دانشگاه پاریس-دوفین، ستون نویس محبوب مطبوعات محافظه کار از سال 1994 تا 1996 و رئیس جامعه مون-پلیرن بود. این سازمان را فردریش هایک در سال 1947 برای مبارزه با سوسیالیسم در همه ی شکل های آن تأسیس کرد.

قدمی بیشتر به سوی گولاگ

یک روشنفکر به سبک خود، یک رادیکال است. در کتاب سالن «لیبرالیسم»، به سختی می توان در زمینه ی زندگی اجتماعی و اقتصادی حوزه ای یافت که می بایست اداره اش به بخش دولتی سپرده شود. برعکس هر مقرراتی را مضر و حتی منبع دردسرهایی ارزیابی می کند که مدعی حل کردن آن هاست: آیا بیکاری در واقع «میوه ی مداخله گری دولتی» نیست؟ تقسیم دوباره ی ثروت ها خشونت است («سیاست اجتماعی، جنگ یکی علیه دیگری است»)، قدمی است به سوی گولاگ. حتی جدا کردن زباله ها را به مثابه نقض تحمل ناپذیر آزادی هر فرد تلقی می کند، زیرا [به عقیده ی او] به این منجر خواهد شد که در هر خانه ای «یک کارخانه ی تفکیک زباله ایجاد شود که کارگران آن دانشگاه دیده ها، هنرمندان و شرکت ها خواهند بود (2) - این یک آبروریزی است.

به سادگی می توان سالن را یک اولترا لیبرال شمرد. اما، کسانی که خود را لیبرال معرفی می کنند، چه میانه رو باشند یا رادیکال، به یک جریان فکری تعلق دارند، به نویسندگان مشترکی رجوع می کنند، کمابیش به مجموعه ای از اصول ارجاع می کنند که خواهان آزادی همه چیز هستند، و پیش از همه، آزادی اقتصادی.

به زعم آنها، جای تردیدی در پیروزی ایدئولوژی نئولیبرال وجود ندارد. درست است که آن دوره که فردریش هایک در «جاده بندگی» ازدهای نه سر کلکتیویسم و سرهای گونه گون آن (کینزی گرایان، سوسیالیست ها، اقتصاد مداخله گر دولتی...) را به سختی سرزنش می کرد، بسیار دور به نظر می رسد. در فرانسه نظیر جاهای دیگر برنامه ریزی به فراموشی سپرده شده است، پیوستن به اروپا و

خصوصی سازی ها محدودی مداخله‌ی دولت را از نو مشخص کرده اند. اولویت رقابت حتی به بخش‌های دولتی نیز سرایت کرده است. نتیجه روشن است، حتی بحران مالی سال 2008 به هیچ‌گونه تردید بنیادی در این باورها منجر نشد (3).

اوضاع از نگاه لیبرال‌ها به گونه‌ای دیگر است. ابتدا، این «پیروزی» نسبی و گذراست، به ویژه که بخش‌های مهمی از آئین‌نامه‌های «کلکتیویست» ایجادشده پس از جنگ جهانی دوم، هنوز به قوه‌ی خود باقی است - از جمله تامین اجتماعی، بازنشستگی، وضعیت کارمندان دولت. گسترش دولت متوقف نشده است، بخش اداری همچنان «ابتکار» را خفه می‌کند، مالیات همچنان هرج و مرج ناشی از هزینه‌های دولتی را تغذیه می‌کند. درحالی که یکی از مشخصه‌های آموزه‌ی نئولیبرال دقیقاً سازش‌ناپذیری آن است: این دکترین نوعی برنامه حداکثری پیشنهاد می‌کند و الگویی برای واقعیت، فاصله‌ی این دو عظیم است ولی این شکاف فاحش هرگز پر نشده است.

سپس، از نگاه طرفداران آن، آموزه‌ی لیبرال از عدم محبوبیتش رنج می‌برد که بخاطر تصویر ایدئولوژی بورژوازی آن است که به سختی می‌تواند منافع شدید محافظان بازرگانی را مخفی کند - امری که موجب حمله‌ی شدید به آن هم از سوی چپ و هم از سوی راست می‌گردد. وانگهی، لیبرال‌ها یک نیروی سیاسی سازمان‌یافته را تشکیل نمی‌دهند. در صحنه‌ی سیاسی، سازمان‌هایی که لیبرالیسم پرچم‌شان بود، ناپدید شده‌اند مثل «دموکراسی لیبرال» با ریاست آلن مادلن و آلترناتیو لیبرال که ادوآر فیلیاس و خانم سابین هرولد تاسیس کرده بودند. مسلم است که هنوز شبکه‌ای مستحکم از جمله در درون حزب «جمهوری خواهان» وجود دارد؛ به یقین، شخصیت‌های رده اول - از جمله رئیس همین حزب جمهوری خواهان - خود را متعلق به ایده‌های آن می‌دانند؛ اما، هنوز حکومت شجاعی که باید اصلاحات ضروری را به انجام رساند روی کار نیامده است؛ طبق اصطلاحی که ماتیو لرن به کار می‌برد «نیاز مبرم به تاچریسم» رفع نشده است. (4)

با این همه، نفوذ کهکشان لیبرال در بحث‌های عمومی انکارناپذیر است، گرچه مرزهای آن کمی ناروشن است. شبکه‌های اطلس که برای جذب گروه‌های هوادار مبادله آزاد در سراسر جهان تلاش می‌کند، شش سازمان را در فرانسه گردهم آورده است: انجمن برای آزادی اقتصادی و پیشرفت اجتماعی (آل‌پس)، که سازمانی پیشگام در ترویج نئولیبرالیسم است و ژاک گارلو مدت‌های درازی رئیس آن بود و اکنون سالن ریاست آن را به عهده دارد؛ اتستیتو کوپه

که آقای لِن رئیس آن است و مدعی حفاظت از میراث روشنفکری است؛ سایت liberux.org که روزنامه ی اینترنتی Contrepoints را منتشر می کند که مدعی است یک نوع «سامیزدات لیبرال» است [سامیزدات به روسی به نشریه های زیرزمینی گفته می شد که در شوروی و «اقمار» آن منتشر می شد]؛ و آخر سر، سه اندیشکده ای که سبک تحلیل و کارشناسی کلاسیک تری دارند: انستیتوی اقتصادی مولیناری و انستیتو برای مطالعات اقتصادی- اروپا که ریاست آن ها با دو اقتصاددان، به ترتیب سسیل فیلیپ و پییر گارلو است و نیز موسسه «نسل آزاد». نهادهای دیگری نظیر انستیتو مونتین با امکانات بیشتر می توانند در این فهرست قرار گیرند (5).

پشتیبانی فوجی از سرمقاله نویسان

اگر انتشار شمار زیادی مجموعه های تخصصی - از جمله گزیده ی ممتاز انتشارات بل لیتل با مدیریت آلن لوران- را ملاک قرار دهیم، جنب و جوش این جریان از نظر روشنفکری انکارناپذیر است به ویژه با انبوه کارهایی که زحمت زیادی می کشند (بازهم!) تا حُسن ارتدکسی در اقتصاد یا هوشمندی سیاسی توکویل را خوب جلوه دهند. «دیدارهای اقتصادی» شهر اِکس آن پروونس همیشه پر است، کلاس های میکرو-اقتصاد همین طور. به علاوه ، نقطه نظر لیبرالی دارای شبکه ی تقویت کننده نیرومندی در رسانه ها از جمله یک روزنامه رسمی، با عنوان اوپینیون است و در هر لحظه ای می تواند با کاربرد ترجیع بند تکراری در مورد علاج ناپذیری دولت و تقلب در عرضه ی خدمات اجتماعی بر روی فوجی از سرمقاله نویسان حساب کند.

در این خانواده ی بزرگ، «نسل آزاد» به مثابه یک الکترون آزاد قادر به دادن جانی دوباره به نبرد لیبرال است. آزمایشگاه ایده ها به صورت تنگاتنگی به شخصیت بنیادگذار آن، کونینگ وابسته است. او در مدرسه عالی نامدار «نرمال» تحصیل کرده و اگرچه فلسفه [معادل پرفسوری] است. سپس، در دفتر کریستین لاگارد وزیر دارائی در دوران ریاست جمهوری نیکولا سارکوزی کار کرده و پس از آن به یک سازمان بین المللی پیوست. پس از استعفا از این سازمان، او به تدریس و کنشگری پرداخت. پس از شکست در انتخابات به عنوان نامزد حزب لیبرال دموکرات که می خواست جایگزین جنبش دموکراسی لیبرال شود، در سال 2013، در سی سالگی این انجمن را تأسیس کرد.

نخستین گرد هم آئی برای جمع آوری کمک مالی در محل Center of

بریتانیایی، آنتونی فیشر بنیاد گذاشته، زیر عکس بزرگ مارگارت تاچر انجام شد [نمادین و معنادار!] (6). در این محفل ها، بانوی آهنین، چهره‌ی نمادینی است، نوعی لنین راست‌گرایان که با سرسختی و قاطعیتِ روشنفکری و موفقیت سیاسی اش به شگفتی وامی دارد و رسیدن او به قدرت راه را به روی محافظه‌کاری در سطح یک کشور و حتی فراتر از آن گشوده است.

در سایه‌ی چنین حمایتِ خوش‌یُمنی، کونیگ از صحنه سیاسی دور شد تا نبرد ایده‌ها را در میان افکار عمومی یعنی در رسانه‌ها و پیش افراد صاحب نفوذ پیش برد. در چند سال، این ساختار جهشی کرد، پشت سرهم گزارش منتشر کردند و حضور در رسانه‌ها نیز گسترش یافت. گرچه امکانات محدود (بودجه سال 2020 معادل 332454 یورو بود) و تعداد اعضا نیز کم بود، سطح خود را حفظ کرده و حضور در رسانه‌ها نیز تضمین شد. کریستف سِلْتزِر مدیر جدید آن، با سنی حدود سی سال، پیش‌تر از آن، مسئول گروهکی بود با نام «Affranchies» که ویژگی اش نسخه‌ی فرانسوی سازمان آمریکائی Students for Liberty با گرایش لیبرتارین (اختیارگرائی) [با لیبرتر (نوعی آنارشیسم) اشتباه گرفته نشود] - نوعی باشگاه دانشجویی طرفدار «Free State»، مخالف با همه شکل‌های همبستگی عمومی، که مدیریت آن با Cato Institute وابسته به میلیاردرهای محافظه‌کار و مخالف نظریه‌های مربوط به گرمایش آب و هوایی زمین است (7).

با این وجود، آرزوهای اعلام شده آن‌ها از محفل کمی تنگ‌جوانان مرفه، مشاوران شرکت‌ها و سینه‌چاکان بانوی آهنین جلو تر رفت تا افکار عمومی را متقاعد سازد که لیبرالیسم نوعی فلسفه است، و می‌تواند با همه گفتگو کند و حتی برای همه سودمند باشد. این استدلال کلیدی بر یکی از پیشنهادهای مهم «نسل آزاد» یعنی درآمد پایه‌ی همگانی اتکا دارد که نقش آن تقویت خودکفائی فرد در گزینش‌های زندگی و پایان بخشیدن به نوعی اقدامات اجتماعی، نظیر «درآمد همبستگی فعال» (RSA) است، که آن را تحقیر آمیز ارزیابی می‌کنند. میزان این درآمد اندک خواهد بود - صحبت از کمتر از 500 یورو است - که به شکل مالیات منفی به پیروی از سیستم میلتن فریدمن - دولت پرداخت می‌کند.

از زمان بحران بهداشتی، «نسل آزاد» در زمینه دفاع از آزادی‌های همگانی بسیار فعال تر شده است. «دیده بان آزادی‌های قرنطینه

شده» که این انجمن برپا کرده، مجموعه‌ی محدودیت‌های دولتی علیه آزادی‌های همگانی و حقوق اساسی در اثر همه‌گیری کوید 19 را سرشماری می‌کند - و امکان می‌دهد به صورت دقیقی ادامه یا توقف این محدودیت‌ها را ثبت کند (8).

این انجمن همچنین در زمینه‌های نظیر مراقبت دیجیتال یا بهره‌برداری شرکت‌های غول‌پیکر دیجیتال از داده‌های شخصی بسیار درگیر است. در این حوزه، کونیگ تردیدی در حمله به اردوگاه خویش، به خود راه نمی‌دهد. بدین ترتیب بود که از طرح والری پیکرس، رئیس انجمن ایالتی «ایل دو فرانس» [پاریس و حومه بزرگ و نامزد انتخاباتی حزب جمهوری خواهان] درباره‌ی استفاده از هویت دیجیتال در وسایل حمل و نقل همگانی انتقاد کرد. - مقاله نویس اِکو با کنایه می‌نویسد «به پکن-در کنار- سن» خوش آمدید. به دیده او که نظر ولتر را تداعی می‌کند بهتر است که یک مقصر یا شبیه آن را آزاد بگذاری تا «میلیون‌ها انسان را زیر مراقبت قرار دهی». (روزنامه اکو، 23 ژوئن 2021)

خلاصه نظریات آنان چنین است: مدرسه‌های آزاد، قانونی کردن حشیش، آزادی رقابت حرفه‌های قانونمند، آزادی کامل مبادلات، قدرت عمدتاً در دست مقام‌های محلی تا دولت مرکزی، برقراری مالیات بر کربن و غیره. فراتر از چهره‌ی عمدتاً جوان و آزادی طلب، تصمیماتی که اندیشکده اتخاذ می‌کند به روشنی حاوی «برنامه‌ای به سبک فریدمن فرانسوی» (9) است. توضیح می‌دهند که «شعار اصلی این طرح لیبرال عبارت است از «اتونومی» [خودمختاری] و پیش از همه استقلال فردی. دفاع از «اتونومی» به معنی حفاظت از حقوق، وگسترش حوزه‌ی «مسئولیت» فرد است.

حذف مقررات موقعیت رسمی کارمندی دولت

در مقابل گرایش (بد) به تامین امنیت، میل مخاطره‌پذیری و رقابت را پیشنهاد می‌کنند. این برداشت به مسئله‌های اقتصادی خلاصه نمی‌شود، بلکه به همه جنبه‌های سازماندهی اجتماعی ارتباط دارد. از این رو، موعظه‌ی آزادی انتخاب شامل همه چیز می‌شود: مصرف، مدرسه، بازنشستگی (عنوان گزارش «نسل آزاد» «بازنشستگی، هر وقت که من بخواهم» است)، حتی مالیات - پس چرا نباید مالیات را لغو و آن را به هدیه تبدیل کرد؟

اشاره به این نکته ضرورت دارد که لیبرالیسم فایده‌ی دولت را

انکار نمی کند - حتی اگر برای حفاظت از حقوق فرد، مالکیت و برای برقراری و تضمین احترام به قانون های «رقابت» هم شده باشد. اما، دولت عمدتاً محدودیتی بر آزادی فردی به نام منافع عمومی اعمال نمی کند تا ظن نقض آزادی فردی بر او نرود و راه حلی جمعی نیز ارائه نمی دهد که قدرت حاکمه به نام اموال عمومی در دسر آفرین در پشتش باشد.

بدین ترتیب، برای مثال مسئله زیست محیطی (اکولوژیکی) باید به روشنی بر اصل عدم دخالت در بازار تکیه کند؛ در اینجا منظور تصحیح «اثرات خارجی منفی» و طرز رفتار بازیگران از طریق ایجاد انگیزه است- مانند مورد مالیات بر کربن. فراتر رفتن از این، سیستم ایجاد انگیزه مترادف با بازکردن جعبه ی پاندور (بلاهای چاره ناپذیر) - یعنی بازگشت به برنامه ریزی و مداخله های غیرقابل پذیرش برای آزادی شرکت هاست. در این صورت، می توان قدرت غول های دیجیتالی را به طور گسترده ای افشا کرد و جمع آوری معمول داده های مشتریان از سوی این کمپانی ها را «یک اخاذی» دانست، پاسخ سیاسی خیلی ساده استرداد مالکیت داده ها به صاحبان آن ها خواهد بود. سپس آنان آزاد خواهند بود که جمع آوری داده های خود را در قبال پرداخت پول بپذیرند. بازار همچنین راه حلی در زمینه ی مهاجرت ارائه می دهد؛ چرا نباید حول فروش ویزا به کارگران، یک «بازار مهاجرت» ایجاد کرد ؟

در زمینه ی اخلاقیات، اصل در اختیارداشتن تن خویش به این می انجامد که هر مرد یا به ویژه هر زنی آزاد باشد که روسپیگری کند، برقع به سرکند یا برای دیگران در شکم خود نوزادی حمل کند بدون این که مجازات شود. از این رو، «نسل آزاد» از بارورشدن برای دیگری GPA پشتیبانی می کند. آیا نمی توان هر چیزی از جمله تن دیگری را فروخت؟ دانیل بوریلو، حقوقدان معتقد است که «GPA به عنوان فمینیست ترین شکل بازتولید می باشد، نه فقط به این دلیل که حق زنان را برای داشتن اختیار تن خود تایید می کند، بلکه امکان می دهد برای کاری که در گذشته مجانی انجام می دادند، مزد تعیین کرد (10)». چه پیشرفتی!

آزمایشگاه ایده ها به شناسایی اقداماتی می پردازد که امکان دارد نقاط عطفی را تشکیل دهد برای ایجاد تغییرات عمیق در سیستم ارزش ها و دگرگونی های عمیق در سیاست های عمومی - بدین ترتیب مثلاً، از حذف کمک های دولتی به مقامات محلی [نظیر شوراهای شهرها، انجمن های ایالتی، ...] گرفته تا حتی صاف و ساده

حذف مقررات انتصابات دستگاه دولتی . (11)

با چنین فرضیات تخیلی، غیرممکن است پیش بینی کرد که کارمندی دولت یا قرارداد کار با دوره نامحدود بتوانند به رهایی فرد به مثابه ی کارگر منجر شوند، و آنان را آزادتر سازد چرا که از قید و بند دلوآپسی های مادی برای فردا رها شده اند یا آن ها را نسبت به کارفرما یا نفوذ سیاسی «مستقل» تر سازد. برعکس، این موقعیت ها (کارمندی دولت و قراردادکار با دوره نامحدود) خیلی ساده به عنوان مانع یا اثرات گذشته ی پایان یافته تلقی می گردند. افق ترجیهی تازه را کارگری تشکیل می دهد که به «استقلال»، ابتکار و نوآوری شهرت دارد، یا در نبود او، خویش کارفرمای * لایقی مرجح است که با دوچرخه به این کارگر خلاق و نوآور هامبرگر تحویل می دهد. این عبارت است آزادیِ مدلِ او بر.

جناب کونیگ در رُمان «جهنم» که در اوایل 2021 منتشر شد، یک اقتصاددان از طرفداران فریدمن را مسخره می کند که به جای رفتن به بهشت، در فرودگاه ها سرگردان است. فرودگاه در این داستان، نماد عیب های نئولیبرالیسم است، جهانی که به مغازه های شیک و کنترل های امنیتی کاهش یافته است - کابوسی «های تک» (high-tech).

این نقدِ بیهوده بازتابِ سفر چندماهه ای است که او با اسب و پای پیاده از بردو به رم کرده است. او خواسته مونترین را تقلید کند که سفر دور و دراز مشابهی در قرن شانزدهم همزمان با همه گیری طاعون در فرانسه انجام داده بود. این فیلسوف که دنبال ماجراجویی و «دیدار با مردم» بود با گذشتن از سرزمین های گوناگون، عمدتاً در ناحیه های روستایی، روایتی درون نگارانه ارائه کرده است (12) و فضیلتِ اخلاقی زندگی در دامن طبیعت را برجسته کرده، جنونِ زندگی شهری و واگذاری به ابزار دیجیتال و انباشت تجهیزات ... و به ندرت برخی زیان های آزادی اقتصادی را بیان کرده است. از جمله نویسنده در مورد رواج ناحیه های بازرگانی که زشتی، سبقت را از پوچی می رباید، تغییر عقیده می دهد: «از پشت عینک 25 سالگی ام، می توانستم ببینم که خود اهالی تصمیم گرفته بودند مغازه ها [ی مرکز شهر] را رها کنند». اما، با همه این ها، رساله نویس ما از پرسش بیشتر درباره ریشه های این دردها و سیاستِ آمایش سرزمینی که می توانست از آن جلوگیری کند، خودداری می کند.

او از این دیدارها در زمینه‌ی سیاسی چه درسی گرفته است؟ کونیگ توضیح می‌دهد: «همه داستان سیاه مشابهی برای من تعریف می‌کنند. روایت انسان‌های صادقی که می‌خواهند سرشان گرم کار و زندگی خودشان باشد، ولی در زیر سنگینی مقررات خرد می‌شوند. مقرراتی که نمی‌توانند رعایت کنند. این سنگینی بار دیوانه می‌کند» (روزنامه وست فرانس، 17 ژوئیه 2021). در این سفرنامه یک سلسله رویدادهای مثلاً نمونه هم آمده است: داستان صاحب تاکستانی که قادر به ساختن تعداد ضروری دوش برای انگورچینان نیست، روایت قصابی که بخشناه جدید در مورد سردخانه تهدیدش می‌کند، شکایت یک مدیر مهمانخانه روستایی که به خاطر فروختن یک گیلاس الکل جریمه شده یا داستان معماری که قادر به ساخت داربست مطابق معیارها نیست (13). از نگاه آن‌ها، رعایت معیارها یک چالش است و خبرنگار فیلسوف می‌افزاید که همه دائماً در حال سُرخوردن در میان شکاف‌های حقوقی هستند.

در نتیجه، کونیگ جنبش جدیدی ایجاد کرده است. در ماه مه سال 2021، ابتکار عمل او با عنوان «دولتی که خُل می‌کند. سفر به سرزمین بوروکراسی» در روی جلد مجله‌ی «لو پوان» چاپ شد. او همچنین از موقعیت مساعدی نیز بهره‌مند شد. در واقع، چنین برمی‌آید که مدیریت دولت در مورد همه‌گیری کوید-19 فرصت طلایی برای افشای بلاهت آئین‌نامه‌های نامفهوم، وفور پروتکل‌های غیرقابل پذیرش و تصمیم‌های آزادی‌کُش به دست داد. کونیگ برای نامیدن این ناروشنی‌ها از «سادیسیم بوروکراتیک» صحبت کرد. او از جمله گواهی‌نامه‌ی تردد مجاز را تکان‌دهنده‌ترین نمونه خواند. هدف او به راه انداختن جهشی برای ساده‌سازی قانون‌ها است. این ابتکار عمل از همان آغاز با استقبال نمایندگان مجلس از گروه «اَژیر» [کُنِش] (جمهوری به پیش‌پیشین) روبرو شد. با دعوت نماینده مجلس والری پتی اینان به جنگ «burn-out administratif» [فرسودگی اداری] رفتند. رسانه‌ها نیز استقبال خوبی کردند، و پیش از همه رادیوی دولتی «فرانس اَنتِر» که در برنامه صبحگاهی نیکولا دُوران و لِئا سلامه با ایشان گفتگو کردند.

سپس «سَمپل» [ساده] در ماه نوامبر امسال «طرح پورتالیس» را معرفی کرد که هدفش در مبارزه با «دوزخ بوروکراتیک»، «کاهش صد باره» مجموعه معیارهاست. این یک بازی بزرگ در جهت بهم ریختن و زیروروکردن است که پیشنهاد می‌گردد، «یک ساده‌سازی به زور ضربه‌ی چکش» در حقوق فرانسه. با این وجود، مسئله بسیار پردردسر

حقوق اروپائی که امروزه منشاء اصلی حقوق فرانسه است تقریباً فراموش شده است (14) - آیا قصد دارند با چرخش قلمی از کاربرد آن چشم پوشی کنند... یا با ضربه ی یک چکش؟

در بیشتر موردها، به نظر می رسد که این سنگینی مقررات وجود دارد. و از جنبه نظری فراوانی مقررات و محدودیت های دولتی و بخش خصوصی است که نشانه گرفته شده اند. با این وجود در عمل، طولی نکشید که گفتمان سیاسی چرخش دیگری یافت و فقط یک جنبه ی «ستم بوروکراتیک» را مورد اتهام قرار دادند. در همایش 15 نوامبر کونیگ، از زبان او پرید که در شرایط فراوانی معیارها و آئین نامه، «روشن است که بخش خصوصی نقش خود را ایفا می کند» ... و سپس دیگر هیچ. با دقت، از اشاره به موضوع پرهیز شد. گویی برقراری ارتباط دوباره با یک موعظه ی قدیمی محافظه کارانه، که از نظر سیاسی برد دارد ولی از نگاه روشنفکری بسیار غلط انداز است، وسوسه انگیزاست.

آزادی در پشت در شرکت ها متوقف می شود

در واقعیت، این انتقاد شرکت را از هر بارانتقادی مصون نگه می دارد. کونیگ معتقد است که این سازمان ها که *Reporting* [تبادل داده ها] در آن ها رایج است، آیا روند ارزیابی و کنترل از نقص های بوروکراتیک در امان می ماند؟ رساله نویس ما همچنین ترجیح می دهد هر آنچه را که فزونی معیارهای دولتی مدیون مداخله ی گروه های دارای منافع خصوصی است، که مشترکا قانون ها و آئین نامه ها را به سود خود می نویسند، کوچک تر نشان دهند. با این وجود، این نکته یکی از جنبه های مرکزی تحلیل پیشنهادی درآثار داوید گرابر، مردم شناس مورد علاقه کونیگ است (15). گرابر میان بوروکراسی و نئولیبرالیسم پیوندی ظریف برقرار می کند که می توان در همه زمینه های زندگی اجتماعی از مدیریت بیمارستان ها تا خدمات تحویل کالا، رقابت، و روش هایی که جایگزین شکل هایی از همکاری می شوند، که قلب زندگی در اجتماع و شرایط یک زندگی آبرومندانانه شمرده می شوند، را تشخیص داد. مگر فرد نیست که بی وقفه حسابرس عملکرد هایش تا در زندگی روزانه و خصوصی اش می باشد (16)؟

کونیگ که کتابی را به هوش مصنوعی اختصاص داده بود، به از خود بیگانگی محصولات جدیدی که فناوری تولید می کند و به احساسات روزمره ای که زیر فرمول بندی های باطل، کاربردهای مزاحم،

مکالمه های با تلفن های دارای پیام گیرخرد می شود، کاملاً آگاه است. اما درباره این موضوع، پاسخ اساساً اخلاقی و شخصی می دهد: شایسته است که دانش استفاده از اینترنت با تصمیم «کُندتر کردن» - در بدترین حالت می توان شبکه های اجتماعی را برای کودکان ممنوع کرد-، مسئولیت داده های شخصی را به خود افراد واگذار کرد و آن ها را اگر تمایل دارند بهتر زندگی کنند، در یاد گرفتن کمتر مصرف کردن آزاد گذاشت.

این کورچشمی سیاسی مایه شگفتی نخواهد شد. در جهان افسون شده ی لیبرال ها آزادی همیشه دم در شرکت ها متوقف می شود. در قرن نوزدهم نیز طرفداران این جریان با تمام نیرو و به نام «آزادی کار» علیه هرگونه مداخله ی دولت که بخواهد از استثمار و رهایی فرد به عنوان کارگر جلوگیری کند، مبارزه می کردند. و اگر از همان دوران، سوسیالیست ها ضمن تاکید بر ارزش های برابری و همبستگی با ایده های لیبرال ها مبارزه می کردند، در نهایت به نام برداشتی سخت گیرانه تر از آزادی بود - جستجوی برابری به مثابه ابزاری جهت ارائه محتوایی واقعی به آزادی ها بود، یعنی آزادی برای همه و تسهیل تحققِ آمال هر کس. امروزه از قدرت این برداشت، هیچ کم نشده است. پس چرا می بایست اجازه داد که لیبرال ها خود را نگهبان آزادی های ما قلمداد کنند؟

لوموند دیپلماتیک، دسامبر 2021

* خویش کارفرما autoentrepreneur

در فرانسه به رژیم حرفه ای گفته می شود که از اول ژانویه 2009 ایجاد شده و به موجب آن، اشخاص فیزیکی دارای شرکت یا خواهان تاسیس یک شرکت می توانند به فعالیت بازرگانی یا حرفه ای پرداخته و یا شغل آزاد داشته باشند. اینان کارفرمای خویش تلقی می شوند.

پاورقی ها :

Pascal Salin, Le Vrai Libéralisme. Gauche et droite - 1 unies dans l'erreur. Odile Jacob, Paris, 2019

Pascal Salin, Libéralisme, Odile Jacob , 2000- 2

3 - به مقاله Eric Dupin در شماره فوریه 2009 لوموند دیپلماتیک
مراجعة کنید: Pour les vrais libéraux, la meilleure défense ,
c'est l'attaque

4 - سخنرانی های مارگارت تاچر (1992-1968) Discours . نسخه
فرانسه چاپ انتشارات Les Belles Lettres, 2016.

5 - به مقاله Grégory Rzepski در شماره دسامبر 2019 لوموند
دیپلماتیک مراجعه کنید: Ces viviers où prolifèrent les
« « experts médiatiques

6 - Kevin Brookes, « L'engagement dans un think tank
néolibéral », Quaderni, Paris, n° 97, automne 2018

7 - Stéphane Foucart, Stéphane Horel, Sylvain Laurens, Les
Gardiens de la raison. Enquête sur la désinformation
scientifique. La Découverte. Paris, 2020

8 - www.generationlibre.eu

9 - گاسپار کونیگ Gaspard Koenig, پیش گفتاری بر کتاب میلتن
فریدمن Milton Friedman: Capitalisme et liberté, Flammarion,
coll. « Champs », Paris, 2016

10 - Daniel Borrillo , préface au rapport de Génération
libre, Pour un GPA responsable en France », septembre 2018,
www.generationlibre.eu

11 - « Servir l'Etat demain », Génération libre, Paris, »
novembre 2014

12 - Gaspard Koenig, Notre Vagabonde liberté, Editions de
l'Observatoire, Paris, 2021

13 - همان جا

14 - Gaspard Koenig, Nicolas Gardère, Simplifions-nous la
vie ! Edition de l'Observatoire, Paris, 2021

15 - David Graeber, Bureaucratie, Les Liens qui libèrent,
Paris, 2015

Isabelle Bruno & Grégory Salle, « Bureaucratie – 16 néolibérale » dans Antony Burlaud, Allan Popelard et Grégory Rzepki, Le Nouveau Monde, Editions Amsterdam, Paris, 2021

زنان، بازنده‌گان یا برنده‌گان نئولیبرالیسم؟



مقاله‌ی زیر از گاه‌نامه، نشریه زنان، شماره 98،
یونی 2020 برگرفته شده است

سیما راستین

در این مقاله، به بررسی نقش زنان در اقتصاد نئولیبرال و تأثیرات آن بر زندگی آنها می‌پردازیم. در حالی که نئولیبرالیسم ادعا می‌کند که با افزایش مشارکت زنان در بازار کار، رفاه را افزایش می‌دهد، در واقع این سیستم به افزایش فقر و نابرابری منجر شده است. زنان در بسیاری از صنایع، به ویژه در بخش خدمات، به کارهای سخت و کم‌مزد اشتغال دارند. علاوه بر این، فشارهای اجتماعی برای زنان در زمینه‌های خانگی و تربیتی نیز افزایش یافته است. این مقاله به دنبال آن است که نشان دهد چگونه نئولیبرالیسم به زنان به عنوان برنده‌گان یا بازنده‌گان تبدیل کرده است.

مشارکت فزاینده زنان در بازار کار و گسترش اشتغال آنها در جهان،

شاخص مهمی برای ارزیابی از میزان حضور اجتماعی زنان در جوامع امروزی به شمار می‌آید. در پهنه‌ی عمومی گفته می‌شود که هیچ‌گاه میزان اشتغال زنان در بازار کار جهانی به اندازه‌ی امروز نبوده است. گرچه افزایش اشتغال زنان به کاهش فقر و رشد اقتصاد یاری می‌رساند، اما تبعیض جنسیتی و بی‌عدالتی به حقوق آنان در بازار کار و بسیاری از عرصه‌های اجتماعی کمابیش به بقای خود ادامه می‌دهند. بر پایه‌ی آمارهای سازمان جهانی کار ILO میزان اشتغال زنان در درخشان‌ترین موقعیت خود ۲۶ درصد کمتر از مردان و دستمزد آنها ۲۱ تا ۳۰ درصد کمتر از مردان است. (1)

پژوهش‌های فمینیستی نیز حاکی از شکاف‌های جنسیتی در جامعه و بازار کار هستند و از بی‌کاری و زنانه شدن فقر گزارش می‌دهند. برخی از آنها ساختارهای نئولیبرالیستی یعنی اقتصاد بازار آزاد، بمرق شدن قانون کار در اثر مقررات زدایی و خصوصی سازی را در سواستفاده از وضعیت ویژه‌ی زنان، مقصر می‌دانند. اما از سوی دیگر طرفداران اقتصاد بازار آزاد از موفقیت و پیشرفت زنان دم می‌زنند و از مشارکت زنان در بازار کار و آموزش مثال می‌آورند. آنها فهرستی از زنان نامدار و قدرتمند همچون مارگارت تاچر، هیلاری کلینتون، آنجلا مرکل و کریستین لاگارد را برای اثبات ادعای خود ردیف می‌کنند.

آیا پیشرفت‌های زنان در برخی کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی یا وجود تعداد انگشت‌شماری از زنان قدرتمند در جهان به مفهوم بهبود وضعیت عموم زنان است؟

وضعیت اسفبار اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی توده‌های وسیع زنان در جهان چه گونه فهمیده می‌شود؟

نئولیبرالیسم چیست و تاثیر آن بر نابرابری‌های جنسیتی ساختاری و تبعیض تاریخی بر زنان چه گونه است؟

در این نوشته پیش از بررسی وضعیت زنان در نظام سرمایه‌داری نئولیبرال، نخست به مفهوم نئولیبرالیسم می‌پردازم. سپس خلاصه‌ای از افکار اندیشه‌پرداز نئولیبرالیسم فردریش فون هایک را می‌آورم. پس از گذری بر تاریخ‌چه‌ی شکل‌گیری نئولیبرالیسم در اروپا، پرسش اولیه این نوشته یعنی «زنان، بازنده‌گان یا برنده‌گان نئولیبرالیسم» مورد بررسی قرار می‌دهم.

نئولیبرالیسم چیست؟

زمینه‌های شکل‌گیری نظریه‌ی نئولیبرالیسم به سال‌های نخست پس از پایان جنگ جهانی دوم برمی‌گردد، هنگامی که اقتصاددان اتریشی، فردریش فون هایک (2)، در انجمن مون پله رن (3) گروهی از هم‌فکران را گرد هم آورد تا یک مدل بدیل برای اقتصاد برنامه‌ریزی شده اتحاد جماهیر شوروی و دولت‌های رفاه مدل کینز طراحی کند. انجمن مون پله رن با اهداف مرکزی تبلیغ و ترویج در باره‌ی اهمیت اقتصاد بازار آزاد مبتنی بر رقابت نامحدود و فشار هدفمند بر دولت‌های سوسیالیست و رفاه شکل‌گرفت و به این هدف که دولت‌ها به جای هدایت، برنامه‌ریزی و دخالت در کنش‌های اقتصادی، منحصرن کارکردهای محدود امنیتی و حفاظتی داشته باشند و به عبارتی خدمت‌گزار سرمایه‌داری باشند، فعالیت می‌کرد. در آمریکا مدرسه‌ی اقتصادی شیکاگو زیر نظر میلتون فریدمن که مرید فریدریش هایک بود، اصل اقتصادی «اهمیت بازار آزاد و عقلانیت شرکت‌کننده‌گان در بازار» را پیش می‌برد. ناگفته نماند که تئوری پردازان نئولیبرال در اوایل دوره‌ی پس از جنگ، به دلایل معینی خود را نئولیبرال نامیدند: آن‌ها با پیشوند «نئو» مفهوم انتقادی بر شکست لیبرالیسم کلاسیک در فاصله‌ی دو جنگ و در هنگام بحران اقتصادی جهانی در سال ۱۹۲۹ را به بیان در می‌آوردند.

برای پرهیز از ابهام و تلاقی تفاسیر مختلفی که در باره‌ی نئولیبرالیسم وجود دارد، آشنایی با رئوس اندیشه‌های فریدریش آگوست فون هایک، اقتصاددانی که نامش به عنوان بنیان‌گذار مکتب نئولیبرالیسم ثبت شده است، اهمیت ویژه‌ای دارد.

فریدریش آگوست فون هایک: «راهی به سوی برده‌گی»

یکی از آثار کلاسیک اندیشه‌ی نئولیبرالیسم، کتابی از فردریش آگوست فون هایک (4) زیرعنوان «راهی به سوی برده‌گی» است. هایک در مقدمه‌ای که در سال ۱۹۷۱ برای تجدید چاپ کتاب تهیه کرده، می‌نویسد:

«این کتاب در زمان جنگ دوم جهانی در انگلستان به وجود آمد و در آغاز ۱۹۴۴ به انتشار رسید و نخست روشن‌فکران سوسیالیست انگلیسی را مخاطب قرار می‌داد که در ناسیونال سوسیالیسم یک واکنش سرمایه‌داری در برابر گرایش‌های اجتماعی جمهوری وایمار را می‌دیدند. باید به آن‌ها تفهیم می‌شد که برعکس، این واکنشی نسبت به رشد سوسیالیسم بود که به صحنه می‌آید تا خودش را از قید همه دست‌آوردهای لیبرال

دموکراتیکی فارغ کند که با همه تلاش‌های او برای سلطه‌ی کامل بر دست‌گاه تولید پیوند ناپذیر هستند. [...] زمانی که من این کتاب را نوشتم، شباهت‌های اساسی سیستم‌های توتالیتر، ناسیونال سوسیالیسم، فاشیسم و کمونیسم هنوز به هیچ‌وجه دیده نمی‌شد. قصد من نشان دادن این نکته بود که هدف‌های ویژه‌ای که سیستم‌های مختلف توتالیتر برای رسیدن به آن‌ها ارائه می‌دادند، مسبب برانگیختن خشونت نبودند، بلکه این نتیجه‌ی ضروری هر تلاشی است که با آن، جامعه‌ی تمام در خدمت هدف‌های تعیین شده‌ی حکومت‌گران گماشته شود. به نظر من تضاد میان نظم آزادی خواهان‌های که فرد در چارچوب قوانین رفتاری قانونی مجاز است دانش خود را برای پی‌گیری هدف‌های انتخابی خودش به کار ببندد، با سیستمی که در آن، همه‌ی جامعه باید به اهداف تعیین شده‌ی بالایی‌ها خدمت کنند، همچنان آشتی ناپذیر است. ضمن قابل تذکر است که من هر گاه در کتابم از سوسیالیسم حرف می‌زنم در معنای زمانی، شکل کهن سوسیالیسم را در نظر دارم، سوسیالیسمی که اجتماعی شدن ابزار تولید و یک اقتصاد برنامه ریزی شده‌ی ضروری را دنبال می‌کند.» (5)

هایک در ادامه علت روی‌کرد برخی جوامع را به افکار سوسیالیستی در سواستفاده از عقاید لیبرالیستی برای حفظ امتیازات غیراجتماعی قلمداد می‌کند:

«هیچ چیز نمی‌توانست به اندازه‌ای به لیبرالیسم آسیب برساند مثل چسبیدن سمجانه‌ی هواداران لیبرالیسم به قواعد کلیدی خشک و کلی مثل اصل □□□□ □□ (6). البته این ضروری و اجتناب ناپذیر بود. در مقابل بسیاری بر ضرورت تدابیر ویژه‌ی اقتصادی و سودآوری آن تکیه می‌کردند. گرچه زیان‌های غیر مستقیم آن‌ها، آشکار نبودند. در اثر نارضایتی فزاینده و پیشرفت کند سیاست لیبرالی و سواستفاده‌ی برخی برای حفظ امتیازات غیراجتماعی، افکار عمومی به شکل فزاینده‌ای از عقاید لیبرالیستی دوری جسته و فاصله می‌گرفت. این ایده پیوسته بیشتر قوت می‌گرفت که هیچ‌گونه پیشرفتی زیر سایه عقاید لیبرالیستی ممکن نیست و فقط تغییر فرم کامل نظم اجتماعی ضرورت دارد تا پیشرفت را امکان پذیر کند.» (7)

هایک در فصل‌های بعدی به نقد ایده‌ی سوسیالیسم می‌پردازد و اضافه می‌کند که ضعف این ایدئولوژی در هدف‌های آن نیست، بلکه در روش‌های آن است. «مفهوم سوسیالیسم آشفته‌گی ایجاد می‌کند؛ در واقعیت ایده‌آل‌های نهایی سوسیالیسم از عدالت اجتماعی، برابری و امنیت تشکیل می‌شوند. اما این همه‌ی داستان نیست. سوسیالیسم برای رسیدن

به هدفهای خود، روشهای معینی را به کار می‌گیرد. یعنی لغو مالکیت خصوصی، لغو مالکیت بر مستغلات و ابزارهای تولید و تکوین یک اقتصاد متکی بر سیستم برنامه‌ریزی که در آن به جای منفعت فرد، یک اداره‌ی برنامه‌ریزی اقتصادی مرکزی عمل می‌کند. (...). اختلاف اصلی با سوسیالیست‌ها، نه بر سر اهداف آنها که بر سر روشهای آنها برای رسیدن به هدفهایشان است، یعنی اقتصاد متکی به برنامه‌ریزی و جمع‌گرایی. اهمیت این روشها به اندازه‌ای است که سوسیالیست‌ها موفق شده‌اند که لیبرال‌ها را نیز به مقررات گذاری زنده‌گی اقتصادی متقاعد کنند.» (8)

ها یک ستایشگر رقابت آزاد اقتصادی است و رقابت را تجسم مطلق آزادی در جامعه‌ی انسانی می‌داند.

«لیبرالیسم رقابت را به این دلیل بر نمی‌گزیند که در بیشترین موارد موثرترین روشهایی است که ما می‌شناسیم، بلکه به ویژه به این دلیل که رقابت تنها روشی است که به ما اجازه می‌دهد فعالیت‌های اقتصادی‌مان را بدون روشهای اجباری و دخالت‌های زورمدارانه‌ی ادارات، هماهنگ کنیم. در حقیقت مهم‌ترین استدلال اساسی به نفع رقابت آزاد عبارت از این است که رقابت، یک هدایت اقتصادی آگاهانه را غیر ضروری می‌سازد و تصمیم‌گیری را به افراد واگذار می‌کند که چشم اندازه‌های یک فعالیت اقتصادی را ارزیابی و در این رابطه پی‌آمدهای منفی و ریسک‌های آن را پیش‌بینی و رفع و رجوع کنند.» (9)

در بخش بعدی هایک به نقد اقتصاد برنامه‌ای در سیستم سوسیالیستی می‌پردازد. او برنامه‌ریزی اقتصادی را نفی دموکراسی و آزادی انتخاب برای افراد جامعه می‌داند و پیش‌بینی می‌کند که همه‌ی سیستم‌های متکی به برنامه‌ریزی اقتصادی به دیکتاتوری منجر می‌شوند. هایک همچنین رقابت را فضیلتی متفاوت با وضعیت لسه‌فر/ به حال خود گذاشتن توصیف می‌کند: «این مهم است که بدانیم که اگر کسی مخالف اقتصاد برنامه ریزی شده باشد به این معنا نیست که او یک طرفدار دکماتیک لسه‌فر *Laisser-faire* است. لیبرالیسم به ما آموخته است که بهترین استفاده را از نیروهای رقابتی بگیریم تا فعالیت اقتصادی افراد را با یکدیگر هماهنگ کنیم. او به ما نمی‌آموزد که همه چیز را به حال خود بگذاریم.» (10)

البته هایک هیچ گونه اصولی که حاکم بر رقابت آزاد و ممانعت از وضعیت لسه‌فر باشد ارایه نمی‌دهد. همچنین اشاره‌ای به کارنامه‌ی دیکتاتورهای خشن و سرکوبگری نمی‌کند که در طول تاریخ بدون اقتصاد

برنامه‌ای، با استبداد و سرکوب آزادی‌های فردی نه تنها تخریب اقتصادی، بلکه ناکامی بشریت را رقم زدند.

هایک در فصل ششم کتابش حتا دولت قانونمدار را با سلطه‌ی استبداد در یک کفه قرار می‌دهد و قانونمداری را مغایر با آزادی‌های فردی تعبیر می‌کند. «این حکومت‌ها در تمام اعمال و کارهایشان، به هنجارهایی وابسته‌اند که از پیش تعیین و اعلام شده‌اند. [...] هر قانونی آزادی فرد را از این طریق که امکاناتی را که برای رسیدن به هدفها ضروری هستند، تغییر می‌دهد و در پهنه‌های معینی محدود می‌کند [...] هر چه بیشتر دولت برنامه‌ریزی کند، برنامه‌ریزی برای افراد دشوارتر می‌شود. شکی نیست که اقتصاد برنامه‌ای ضرورتاً به یک سیاست آگاهانه‌ی روی‌کردهای تعیین شده با نیازهای مشخص انسان‌های مختلف منتهی می‌شود. یعنی چیزی را برای یک نفر مجاز اعلام می‌کند و برای نفر دیگر ممنوع می‌کند. اقتصاد برنامه‌ای مشخص می‌کند که افراد چه استاندارد زنده‌گی باید داشته باشند و چه باید انجام دهند. دولت قانونمدار در معنای سلطه‌ی سیستم هنجارهای حقوقی رسمی، برعکس حکومت‌های خودکامه، هیچ گونه امتیاز حقوقی قانونی را برای افراد برگزیده‌ی حکومتی به رسمیت نمی‌شناسد و منحصرن برابری افراد در برابر قانون را تضمین می‌کند.» (11)

هایک در ادامه به فقدان امنیت اقتصادی در اقتصاد برنامه‌ای می‌پردازد و این‌که سرنوشت همه‌ی دولت‌های متکی به اقتصاد برنامه‌ای، تبدیل شدن به حکومت‌های توتالیتر است. هایک به سختی به برابری حقوقی افراد در حکومت‌های برنامه‌ای، قانونمدار اعتراف می‌کند، اما برابری در برابر قانون را کافی نمی‌داند و اضافه می‌کند که نیازهای افراد مختلف، متفاوت است، پس برابری آن‌ها در برابر قانون کافی نیست و نتیجتاً آزادی برخی افراد تامین نمی‌شود.

همچنین هایک به این حقیقت اشاره می‌کند که هیچ گونه تجربه‌ی تاریخی در مورد نظام‌های سرمایه‌داری و غیرسوسیالیستی وجود ندارد که نیازهای فردی و تامین آزادی همه‌ی افراد جامعه را تامین کرده باشد. همان‌گونه که رابطه‌ی مستقیمی میان اقتصاد برنامه‌ای و دیکتاتوری وجود ندارد، هیچ رابطه‌ی مستقیم و خود به خودی نیز میان نظم سرمایه‌داری و آزادی به لحاظ تجربی قابل اثبات نیست.

از سوی دیگر نازک‌بینی هایک در باره‌ی اشکالات دولت‌های سوسیالیستی قانونمدار این شگفتی و پرسش را در باره‌ی اصالت نظرات او بر می‌انگیزد: هایک هیچ‌گاه کودتای ۱۹۷۳ و دیکتاتوری

نظامی آگوستو پینوشه در شیلی را که برای استقرار سرمایه‌داری لجام گسیخته نئولیبرال، هزاران شهروند شیلیایی را با خشن‌ترین روش‌های کشتار جمعی، تعقیب و زندانی کردن به نابودی کشاند، از زاویه‌ی نقض دموکراسی و آزادی‌های فردی مورد انتقاد قرار نداد.

هایک در سال‌های ۱۹۷۷ و ۱۹۸۲ به سانتیاگو شیلی سفر کرد. او نه تنها با پینوشه دیکتاتور شیلیایی که توسط کودتای نظامی در سال ۱۹۷۳، موجب سقوط دولت سوسیالیست سالوادور آلنده شد، دیدار و گفت‌وگو کرد، بلکه با نوشتن مقالاتی با صراحت از پیشرفت‌های دولت پینوشه حمایت کرد. هایک برخلاف ادعاهایش در باره‌ی ایقان به لیبرالیسم و دموکراسی، هیچ‌گونه اشاره‌ای به سرکوب خونینی که توسط پینوشه و ارتش زیر فرماندهی او به راه افتاد، به اسارت، شکنجه و کشتار آزادی‌خواهان، روشن‌فکران، شاعران و نویسندگان نکرد. هایک و هم‌تای آمریکایی او، میل‌تون فریدمن، که از فقدان آزادی و دموکراسی در کشورهای بلوک شرق انتقاد می‌کردند، در برابر پرونده‌ی خونین دولت کودتا که با تکیه به سرکوب دموکراسی پارلمانی در شیلی، تثبیت شده بود، سکوت کردند و کلامی در باره‌ی آزادی و دموکراسی بر زبان نیاوردند. ثمرات عملی تزه‌های هایک در سال‌های ۱۹۸۰ در سیاست اقتصادی دولت پینوشه، مارگارت تاچر و رونالد ریگان آشکار شدند. هایک با هر سه‌ی این قهرمانان مشهور نئولیبرالیسم به ویژه مارگارت تاچر ارتباط و مبادله‌ی فکری داشت.

میل‌تون فریدمن: «کاپیتالیسم و آزادی»

از دهه‌ی ۱۹۷۰ نئولیبرالیسم هم در تئوری، هم در عمل توسط میل‌تون فریدمن هدایت می‌شد. نظریه‌های پایه‌ای فریدمن در کتاب کاپیتالیسم و آزادی ۱۹۶۲ جمع‌بندی شده است.

میل‌تون فریدمن سرمایه‌داری و آزادی فرد را در ارتباطی تنگاتنگ و جدایی‌ناپذیر می‌دانست. او تاکید می‌کرد که دولت فقط باید در جایی عمل کند که که بخش خصوصی اجازه‌ی دخالت ندارد. مثل حفظ امنیت پروژه‌های بزرگ، سازنده‌گی و ساختارهای داخلی، تامین نظم و آرامش. مراقبت از قراردادها و تقویت رقابت اقتصادی. فریدمن معتقد بود که تشکیلات مالی و سرمایه‌گذاری دولتها، سرچشمه‌ی بی‌ثباتی هستند و به سرمایه‌های خصوصی آسیب می‌رسانند. او مالیات‌های کلان، مالیات برای آموزش، و مالیات بر درآمد را مردود و موجب انسداد امکانات بازار می‌دانست. فریدمن هم‌چنین با مدل رایج مدارس دولتی در ایالات متحده‌ی آمریکا مخالفت می‌کرد و طرفدار دامن زدن رقابت در عرصه‌ی

آموزش از طریق حمایت از مدارس خصوصی بود. نونامی کلاین در کتاب دکتربین شوک مینویسد که در جریان سیل‌های ویران‌گر ۲۰۰۵ در نئوآورلئان، بی‌شماری از خانه‌ها و مدرسه‌های دولتی ویران شدند. بخش بزرگی از اقشار فقیر جامعه که در خانه‌های دولتی زنده‌گی می‌کردند، بی‌خانمان شده بودند. فرزندان این اقشار تهی‌دست نیز که از عهده‌ی پرداخت هزینه‌های مدرسه‌های خصوصی بر نمی‌آمدند، منحصرن از مدرسه‌های دولتی استفاده می‌کردند. درست در چنین بحبوحه‌ی دل‌خراش اجتماعی، میل‌تون فریدمن ۹۳ ساله با وجود کهولت و بیماری که سیل‌های نئوآورلئان را فرصتی طلایی برای پیشروی سرمایه‌داری و تضعیف خدمات اجتماعی دولتی می‌دید، پیش از پایان یافتن بحران، مقاله‌هایی در راستای حذف خانه‌ها و مدرسه‌های دولتی در وال استریت ژورنال نوشت: «بیشتر مدارس نئوآورلئان و نیز خانه‌های بچه‌هایی که در این مدارس حضور می‌یافتند، ویران شده و این بچه‌ها در سراسر کشور پخش شده‌اند. این در عین حال که یک تراژدی است، اما از سوی دیگر فرصتی است برای آن‌که نظام آموزشی ایالت به صورت ریشه‌ای اصلاح شود.» (12) ایده‌ی فریدمن، تضعیف کارکردهای دولت، از طریق حذف هزینه‌های دولتی برای بازسازی مدارس دولتی و تقویت بخش خصوصی در بخش آموزش بود.

فریدمن هم‌چنین بنیان‌گذار مجمعی متشکل از دانشمندان اقتصادی بود که آن‌ها را پسرهای شیکاگو می‌نامند. پسرهای شیکاگو در هر جای دنیا که اقتصاد دولتی دچار بحران می‌شد، به تاخت سفر می‌کردند تا کودتاگران محلی را در آمریکا مرکزی، در اروپای شرقی و شیلی در برپا کردن اقتصاد نئولیبرالیسم، مشاوره و پشتیبانی کنند.

پیروزی نئولیبرالیسم در بریتانیا و ایالات متحده‌ی آمریکا، مقدمه‌ای بود برای تهاجم سرمایه‌داری هار و تازه نفس نئولیبرال به مناطق دیگر جهان که سال‌ها سرمایه‌داری خودی را با تئوری‌های کینز و برنامه‌های حمایتی دولتی مهار کرده بودند. سرمایه‌داری نئولیبرال نخست تمامی قوای تبلیغاتی، مالی و نظامی خود را برای تسخیر بازارهای اروپایی به کار انداخت. دولت‌های سوسیالیستی و سوسیال دموکراتیک این کشورها به دلیل تورم و بحران‌های پیاپی اقتصادی، طعمه‌ی مناسبی برای سرمایه‌داری نئولیبرال محسوب می‌شدند.

نئولیبرالیسم در نبرد با سوسیالیسم و دولت‌های سوسیال دموکرات

پس از پیروزی انتخاباتی مارگرت تاچر در بریتانیا در سال ۱۹۷۹ و

رونالد ریگان در ایالات متحده‌ی آمریکا در سال ۱۹۸۱ روند خصوصی سازی و گسترش اقتصاد بازار آزاد و فشار بر دیگر دولت‌ها برای پیروی از سیاست‌ها و برنامه‌های اقتصادی در بریتانیا و آمریکا آغاز شد.

مارگارت تاچر پیشاهنگ اصلاحات نئولیبرالیستی و پایان دادن به روندهایی که از اقتصاد کینز پیروی می‌کردند در اروپای غربی بود. او برنامه‌ی خود را با کاهش شوک‌آور هزینه‌های دولتی آغاز کرد. کمک‌های اجتماعی دولتی به قشرهای کم درآمد و بی‌کاران را حذف کرد. همزمان سیاست واگذاری صنایع ملی از جمله مخابرات، شبکه‌ی راه آهن شهری به بخش خصوصی را دنبال کرد. از دیگر اقدامات مهم او، قانون فروش خانه‌های ارزان قیمت دولتی به مستاجران و محدود کردن قدرت اتحادیه‌های کارگری بودند. سیاست فروش خانه‌های دولتی به مستاجران، حمایت شهروندانی را که به یمن این سیاست، صاحب خانه شده بودند، از سیاست خصوصی‌سازی برانگیخت. البته دولت تاچر صدای بخش‌هایی که در روند خصوصی‌سازی مسکن متضرر شده بودند را نمی‌شنید و برای بحران مسکن و افزایش نجومی سهام مسکن هیچ راه حلی ارائه نداد. فلسفه‌ی تاچر کاهش حداکثری هزینه‌ها و افزایش حداکثری سود بود. او در این زمینه به اندازه‌ای افراط کرد که برخی صنایع صنعتی و معادن را به تعطیلی کشاند. تاچر برای مقابله با تورم و آزاد کردن اقتصاد بازار کارنامه‌ی درخشانی ارائه داد ولی فقر و نابرابری از زمان صدارت او به شکل قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت. البته تاچر نابرابری در جامعه را برای رشد رقابت و تحرک اقتصاد ضروری می‌دانست.

فیلیپ تر در باره‌ی موج نئولیبرالیسم در آمریکا می‌نویسد: «در دانشگاه‌های انگلیسی و آمریکایی مدام تعداد بیشتری اقتصاددان با افکار نئولیبرالی برای تدریس و سخنرانی به کار دعوت می‌شدند. میلتون فریدمن مشهورترین نماینده‌ی مکتب شیکاگو، که به لحاظ نظری مرید هاید بود، در سال ۱۹۸۰ در یک سریال تلویزیونی شرکت می‌کرد که نظرات خودش را با توده‌ی تماشاچیان در میان می‌گذاشت. او درست در اولین برنامه‌ی این سریال نظریه‌ی باورمندی به بازار را در مرکز توجه قرار داد. این برنامه «قدرت بازار» نام داشت. در خلال آموزش‌های اقتصادی سیاسی فریدمن، همواره دولت‌های رفاه اجتماعی در اروپا به عنوان ترمز فعالیت‌های اقتصادی و مسبب بحران‌های آن زمان، لعنت می‌شدند. در سال ۱۹۹۰ در این سریال سیاستمداران معروف و بازیگرانی مثل رونالد ریگان، وزیر امور خارجه‌ی سابق جورج شولتز و آرنولد شواتزنبرگ در این سریال شرکت کرده‌اند. یکی از برنامه‌های

سریال به «شکست سوسیالیسم» تقدیم شده بود.» (13)

میلتون فریدمن، با شیفته‌گی از «معجزه‌ی شیلی» ستایش می‌کرد. سکوت او در برابر پرونده‌ی خونین دولت کودتای پینوشه اثبات مکرر این نکته بود که نظریه‌پردازان نئولیبرالیسم از آزادی و دموکراسی درکی کاملن اقتصادی و مبتنی بر منافع سیستم سرمایه داری دارند. انتقاد آن‌ها به فقدان دموکراسی در بلوک شرق سابق نیز منحصرن برای کسب آزادی سرمایه بود و نه حمایت از آزادی شهروندان.

روندی که با هدف آزادی اقتصاد بازار آزاد در غرب آغاز شده بود، محدودیت‌های اقتصاد دولتی برنامه‌ای در بلوک شرق را که دست رقابت آزاد میان سرمایه‌داران را می‌بست، بیشتر نمایان کرد. تنگ‌ناهای معیشتی، تدارکاتی، نارسایی‌های دموکراتیک و افزایش بی‌عدالتی به اوج‌گیری بحران منجر شد. این بحران در سال‌های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱ همه‌ی دولت‌های سوسیالیستی حاکم در این کشورها را از پا درآورد. فروپاشی دولت‌های سوسیالیستی در این کشورها با چنان شتاب ویران‌گری رخ داد که هیچ فرصتی برای برنامه‌ریزی یک راه سوم، میان سوسیالیسمی که به بن بست رسیده بود و سرمایه‌داری هاری که از مدت‌های مدید در کمین تسخیر بازارهای اروپای شرقی بود، به جای نماند. بلافاصله پس از سقوط دولت‌های سوسیالیستی در همه‌ی این کشورها، سیاست اقتصادی نئولیبرالی بازار آزاد به اجرا گذاشته شد. برای مشاوره و برنامه‌ریزی دولت‌های نوپایی که با وعده‌ی حل بحران اقتصادی و برقراری دموکراسی در این کشورها روی کار آمده بودند، انبوهی از اقتصاددانان طرفدار بازار آزاد، موسوم به پسران شیکاگو که در مکتب اقتصادی شیکاگو زیر نظر میلتون فریدمن (14) آموزش دیده بودند، پیشاپیش به کار دعوت شده بودند.

دولت‌های جدید طبق الگوی اقتصادی سرمایه‌داری نئولیبرال، با لغو اقتصاد دولتی برنامه‌ای، حذف مقررات‌های حاکم بر روند تولید و توزیع سرمایه آغاز به کار کردند و سرمایه‌های دولتی را برای فروش به سرمایه‌های خصوصی به حراج گذاشتند. با اجرای سیاست‌های بی‌امان نئولیبرالیستی در بلوک شرق، جنبش دموکراتیک اجتماعی توده‌ای در این کشورها رو به خاموشی گذاشت.

ستیز بر سر عنوان نئولیبرالیسم

نئولیبرالیسم اصطلاح ستیز برانگیزی است. برخی گرایش‌های انتقادی ضد سرمایه‌داری، از عنوان نئولیبرالیسم برای توضیح تهاجم سرمایه‌داری

هار و عنان گسیخته استفاده می‌کنند. برخی متخصصان اقتصادی و سیاستمداران آن را مبهم و متناقض میدانند. برخی نیز به ساده‌گی خواهان حذف آن از مباحث سیاسی و اقتصادی هستند و کاربرد قاطع عبارت سرمایه‌داری به جای نئولیبرالیسم را کافی میدانند. فیلیپ تر(15) در باره‌ی این مناقشه می‌نویسد، دشواری تعریف نئولیبرالیسم عبارت از این است که توسط اشخاص مختلفی استفاده می‌شود. نئولیبرالیسم هم توسط پروفیسورها در کالج‌های کوچک و دانشگاه‌های بزرگ و هم توسط اتاق‌های فکر همچون موسسه‌ی هریتیج(16) در ایالات متحده‌ی آمریکا و همچنین سیاستمداران قدرتمند آمریکایی به کار گرفته می‌شود. در حقیقت نئولیبرالیسم عبارتی سیال و متحول است و مدام تغییر می‌کند و البته گاهی با شرایط، به خوبی انطباق پیدا می‌کند. به همین دلیل نیز تاثیرگذاری قدرتمندی دارد. همچنین نئولیبرالیسم در روند تاریخی خود مطلقن جریان هماهنگ و سیستم تفکر بسته‌ای نبوده است. اما علیرغم تنوع و تفاوت‌هایی که از مکتب اصلی به وجود آمده است، در طول زمان همه‌ی کشورهای پساکمونیستی سوار بر قطار نئولیبرالیسم همان اصلاحاتی را پیش بردند که برخی کشورها از جمله آلمان زودتر یا دیرتر پیش گرفتند. راه‌های متفاوتی که همه‌ی این کشورها پیش گرفتند، در نهایت از مسیر سه‌خطی/سه‌گانه‌ی اقتصاد بازار آزاد مبتنی بر رقابت نامحدود، مقررات زدایی و خصوصی سازی عبور می‌کرد.»(17)

فیلیپ تر ابهام و اختلاف آرا بر سر نئولیبرالیسم را با مباحث مشابهی که حول ناسیونالیسم به عنوان بحث‌انگیزترین ایدئولوژی قرن نوزدهم دور می‌زند، مقایسه می‌کند: «ناسیونالیسم هم به عنوان یک ایدئولوژی به همین اندازه مبهم بود. این ایدئولوژی همواره توسط نیروها و اشخاص متفاوتی نمایندگی می‌شد و خودش را از سویی با نیازهای جنبش‌های ملی غیردولتی و از سوی دیگر با عظمت طلبی‌های ناسیونالیستی امپراطوری‌های بزرگ و هم با جنبش‌های پیشه‌وری و کشاورزی انطباق می‌داد. همواره و به طور ثابت در تمامی اختلاف نظرها دو محور ایدئولوژیک وجود داشت: تلاش برای تشکیل دولت خودی، یا تقویت قدرت دولت موجود و مسالهی توافق میان دولت و ملت. در نئولیبرالیسم هم چند نکته‌ی ثابت در همه‌ی دیده‌گاه‌های متفاوت وجود دارد که عبارتند از: تفوق اقتصاد، انتقاد اساسی به دولت و عزم راسخ برای عقب راندن دولت به پشتوانه‌ی خصوصی سازی و تصویر مشخص انسان به عنوان انسان اقتصادی. یک موازی دیگر میان ناسیونالیسم مدرن و نئولیبرالیسم در این است که تعداد اندکی از ناسیونالیست‌ها خودشان را به عنوان ناسیونالیست معرفی می‌کنند، زیرا این صفت را

فیلیپ تر در ادامه مطرح می‌کند که سیالیت و متغیر بودن مفهوم نئولیبرالیسم را هم‌چنین به خوبی می‌توان در اشکال متنوع تحول کشورهای بلوک شرق از ساختار سوسیالیستی به نئولیبرالیسم مشاهده کرد. روند نئولیبرالیسم در کشورهای اروپای شرقی به شکل متفاوتی پیش رفت. در برخی این تحول بسیار آرام و بدون گسست به واقعیت نشست. در برخی دیگر با تنش‌های پیچیده و در دسته‌ی سوم مثل یوگسلاوی که تنش‌های خشونت آمیز قومی شکل گرفت و به جنگ داخلی منتهی شد. در نهایت موفقیت و نا موفقیت این کشورها برای لیبرالیزه کردن اقتصاد و عبور از اقتصاد دولتی برنامه‌ریزی شده به اقتصاد بازار آزاد، با معیارهای واشنگتن سنجیده می‌شد. هر کشور پسا کمونیستی در اروپا تلاش می‌کرد که خود را با اصول اقتصاد بازار آزاد، خصوصی سازی و مقررات زدایی (19) انطباق دهد. به این اعتبار می‌توان به درستی از تاسیس یک نظم نئولیبرالیستی سخن گفت.

فیلیپ تر در این زمینه به پژوهش مهم و تامل برانگیزی که توسط دورته بوهرله (20) و بلا گرسکوویتس (21) در باره‌ی جریان‌ها و نتایج ترانسفورماسیون/ تحول گسست در کشورهای پسا کمونیستی انجام داده‌اند، پرداخته است. (22) این دو پژوهشگر سیستم‌های اقتصادی این کشورها را در یک مدل سه شاخه‌ای جمع‌بندی و از یکدیگر تفکیک کرده‌اند:

۱. سیستم‌هایی که تمام «نئولیبرال سرمایه‌داری» هستند.

۲. سیستم‌هایی که نئولیبرالیسم در آن تعبیه شده است.

۳. سیستم‌هایی که با نئولیبرالیسم مشارکت‌های معینی دارند.

برای مثال در روسیه و اوکراین، بلاروس و ملداوین که گسترش نئولیبرالیسم سرمایه‌داری معطوف به بازار آزاد، بسیار پر قدرت بود، نتایج رفم نئولیبرالی بیشتر مشاهده می‌شد.

در روسیه و اوکراین دموکراسی با ثبات شکل نگرفت و الیگارش‌ی مالی در اقتصاد غلبه کرد. از این رو می‌توان این نظم را «الیگارش‌ی نئولیبرالیستی» نامید. (23) وضعیت گسست در اتحاد جماهیر شوروی پیچیده‌تر از کشورهای بلوک شرق انجام گرفت. اصلاحات گورباچف زیر عنوان پروسترویکا و گلاس نوست نه تنها مشکلات سیستم سوسیالیستی را از بین نبردند، بلکه مشکلات جدیدی آفریدند. متخصصان مدام از اصلاح

و آینده سوسیالیسم واقعن موجود (که البته این عبارت با تمسخر بیان می‌شد) بیشتر نامید می‌شدند. آن‌ها پس از مدتی به اصلاحات نئولیبرالیستی و تزه‌های میلتن فریدمن و مکتب شیکاگو روی آوردند. این تحول به ویژه زیر نظر یگور گایدر، لژک بالچروویچ، و واسلاو کلاوس(24) سه متخصص مؤسسات اقتصادی دولتی، هدایت می‌شد. حتی باچروویچ با هزینه‌ی دولتی برای مطالعه به نیویورک فرستاده شد تا با مکتب فریدمن از نزدیک آشنا شود. نیویورکر پیش از سقوط اتحاد جماهیر شوروی نوشت: جنگ میان سرمایه‌داری با سوسیالیسم به پایان رسید. کاپیتالیسم پیروز شد. (25)

نائومی کلاین(26) اختلاف نظر در باره‌ی عبارت نئولیبرالیسم را مترادف با خصلت همه‌ی ایدئولوژی‌ها تعریف می‌کند: «ایدئولوژی تغییر شکل می‌دهد، همواره اسم عوض می‌کند و تغییر هویت می‌دهد. میلتن فریدمن خود را «لیبرال» می‌نامید، اما پیروان آمریکایی‌اش، که لیبرال‌ها را حامی هیپی‌ها و مدافع اخذ مالیات سنگین از ثروت‌مندان معرفی می‌کردند، تمایل داشتند «محافظه‌کار»، «اقتصاددان کلاسیک» یا «طرفدار بازار آزاد»، شناخته شوند. در اکثر نقاط جهان، دیده‌گاه اصلی آن‌ها تحت عنوان «نئولیبرالیسم» شناخته می‌شود اما اغلب «تجارت آزاد» یا «جهانی سازی» نیز نام گرفته‌اند. از نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۹۰ نهضت فکری طرفدار فریدمن - بنیاد هریتیج، انستیتوی کتو، انستیتوی آمریکن انترپرایز - خود را «نو محافظه کار» نامیدند. (...). همه‌ی این اشکال مختلف ظهور یعنی «نئولیبرالیسم»، «جهانی سازی»، «نومحافظه‌کار»، «اقتصاد آزاد» در تعهد به خط مشی تثلیث مشترکند. این تثلیث عبارت از: حذف حوزه‌ی عمومی/ دولتی، آزادی عمل کامل شرکت‌ها، کاهش شدید خدمات رفاهی و اجتماعی.

نوئامی کلاین در ادامه اضافه می‌کند: «البته فریدمن جنبشش را تلاشی برای آزاد کردن بازار از چنبره‌ی دولت تصویر می‌کرد. در هر کشوری که ظرف سه دهه‌ی گذشته سیاست‌های «مکتب اقتصادی شیکاگو» پیاده شده است، آنچه به منصفی ظهور رسیده، یک ائتلاف قدرتمند حاکم بین چند شرکت بسیار بزرگ و طبقه‌ای از سیاستمداران بسیار ثروت‌مند بوده است. در حالی که مرز بین دو گروه نامشخص و دایمن متغیر بوده است. گروه میلیاردهای بخش خصوصی در ائتلاف مورد اشاره در روسیه «الیگارش» ، در چین «شازده‌ها»، در شیلی «پیرانا» و در ایالات متحده‌ی آمریکا «چنی»، نامیده می‌شوند. این گروه‌ها برخلاف ادعایشان برای آزاد کردن بازار از دست دولت، از نظر سیاسی و گروهی با هم ادغام شده‌اند و به یکدیگر نان قرض می‌دهند تا حق تصرف و به جیب

زدن منابع ذیقیمت ملی را به چنگ آورند، از میدان‌های نفتی روسیه گرفته تا اراضی اشتراکی چین تا قراردادهای بازسازی انحصاری و غیر مناقصه‌ای در عراق.» (27)

«الیگارش‌ی نئولیبرالیستی» در ایران را آقازاده‌ها نمایندگی می‌کنند. آقازاده‌ها میلیادری‌هایی هستند که یا از طریق خویشاوندی و یا هم‌دستی در باندهای سیاسی و مالی به سیاستمداران قدرتمند پیوند دارند و ثروت‌های دولتی زیر عنوان خصوصی سازی به نام آن‌ها شده است. اخیرن حتا سهیلا جلو‌دار نماینده‌ی مجلس جمهوری اسلامی از این سیاست بده بستان و نان قرض دادن در کاست حکومتی جمهوری اسلامی پرده برداشته است: «تحت عنوان خصوصی‌سازی واحدهای تولیدی به نهادهای حکومتی و دولتی و دوستان آن‌ها واگذار می‌شود. بسیاری از کسانی که سرمایه‌دار نامیده می‌شوند از وام‌های بانکی و رانت دولتی برای گرفتن یک پروژه بهره می‌برند، و سپس با حربه‌هایی یک کارخانه را به عرصه‌ی ورشکسته‌گی می‌کشانند و از پرداختن مزد کارگران طفره می‌روند.» (28)

جلودارزاده در ادامه تصریح کرد: «برخی نهادها به دلیل در دست داشتن پروژه‌های حاصل از فروش نفت سهم برده‌اند و بودجه‌های قابل توجهی دارند، یا نهادهای دولتی و حکومتی، یا گاهی اوقات بانکها می‌توانند برخی پروژه‌ها را خریداری کرده و در این عرصه ورود کنند. عده‌ای با وام گرفتن از بانک و نه از سرمایه‌ی شخصی، پروژه‌ها را خریداری می‌کنند؛ این به آن معنا است که دست‌گاه‌هایی که واگذاری می‌کنند «هم‌دستانی» دارند؛ تیمی متشکل از افراد داخلی سازمان خصوصی‌سازی و دریافت‌کننده‌گان وام در خارج از سازمان برای گرفتن پروژه‌ها با هم همکاری می‌کنند.

این رانت‌خواران برخی واحدهای صنعتی را با وام‌های کلان خریداری می‌کنند و سپس به خاطر نداشتن تخصص و سرمایه قادر به پرداخت حقوق کارگران نیستند. در مواردی دیگر، افراد بعد از خرید واحد صنعتی، ماشین‌آلات آن را می‌فروشند و حقوق کارگران را پرداخت نمی‌کنند و اعلام ورشکسته‌گی می‌کنند، اما وقتی دولت و شورای تامین به ناچار پول می‌دهند تا اعتراضات کارگران را کنترل کنند، مالک دوباره ادعا می‌کند و واحد را پس می‌گیرد.» جلودارزاده کارخانجات نساجی مازندارن را یک نمونه از این «رفت و برگشت رذیلانه» دانست.

سرمایه‌داری لیبرال برای پیش‌برد و گسترش اقتصاد بازار به اهرم‌های مالی و اعتباری که فراملیتی عمل کنند، نیاز داشت. به این منظور

بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را به اهرم پیشبرد هدف‌های نئولیبرالیسم در کشورهای که به دلیل سقوط اقتصادی از پا افتاده بودند، تبدیل کرد.

ارگان‌های اجرایی نئولیبرالیسم

اهرم‌های اجرایی پیشبرد اقتصاد بازار آزاد عبارتند از بانک جهانی (29)، سازمان تجارت جهانی (30) و صندوق بین‌المللی پول (31).

ماریا میس (32) در باره‌ی ایده‌ی اولیه‌ی شکل‌گیری بانک جهانی و مواسساتی نظیر آن و تحول‌شان می‌نویسد: «این مواسسات برای غلبه بر بحران‌های اقتصادی ۳۰ ساله تاسیس شدند و مشی خود را با تکیه بر آرای جان ماینارد کینز (33) تدوین کرده بودند. هسته‌ی تئوری کینز عبارت است از این است که دولت باید در زمان بحران، به عنوان یک کارآفرین وارد صحنه‌ی اقتصادی شود و از طریق وام‌گذاری، سرمایه‌های نوپا و پروژه‌های اقتصادی، واحدهای تولیدی و اقتصادی را حمایت کند تا اشتغال آفریده شود و قدرت خرید و مصرف دوباره به جریان بیفتد. کینز همچنین بر این باور بود که دولت باید با هدف سعادت همگی شهروندان، در وقایع بازار دخالت کند.

از پایان جنگ دوم جهانی تا بحران نفت در سال‌های ۱۹۷۲-۷۳ سیاست اقتصادی کشورهای اروپایی، همچنین بسیاری از کشورهای در حال توسعه از مشی اقتصادی کینز پیروی می‌کردند. بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول نیز در زمان تاسیس در سال ۱۹۴۴ کاملن از ایده‌های کینز متأثر بودند. این مواسسات نه تصمیمات حکومت‌های دیگر را کنترل می‌کردند و نه اجازه‌ی دخالت در امور داخلی دیگر کشورها را داشتند. (34)

ماریا میس در ادامه مطرح می‌کند: «وظیفه‌ی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در بدو تاسیس، مشارکت در بازسازی اقتصادی اروپای ویران شده در اثر جنگ جهانی دوم و ثبات ارز قدرت‌های بزرگ اقتصادی بود. تشکیلات این مواسسات از ابتدا در واشنگتن قرار داشت. ظاهراً این بوروکراسی‌های پر قدرت بین‌المللی فاقد قدرت سیاسی هستند. بانک جهانی از مبالغی که ۱۸۸ دولت عضو می‌پردازند، تامین مالی می‌شود. اما دولت‌هایی که سهم بیشتری می‌پردازند، نفوذ بیشتری در روند تصمیم‌گیری دارند. طبیعتن در این معادله نابرابر نفوذ کشورهای ثروتمند و در راس آن‌ها ایالات متحده‌ی آمریکا، بیشتر از بقیه‌ی اعضا است. به همین دلیل نیز بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول منطبق

با اصل «یک دلار، یک رای» به نفع پر قدرت‌ترین منافع اقتصادی و مالی آمریکا عمل می‌کنند. بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول پس از زمان کودتای نظامی پینوشه در شیلی و پیروزی تاچر در انگلستان ۱۹۷۹ و روی کار آمدن ریگان ۱۹۸۰ در آمریکا، تمام و کمال مشی نئولیبرالیسم را برگزیدند.» (35)

به این ترتیب سرمایه‌داری نئولیبرال پس از سقوط اردوگاه سوسیالیسم و عقب نشینی دولت‌های سوسیال دموکراتیک در اروپای غربی به نظام مسلط جهانی تبدیل شد. از آنجایی که بهترین روش شناخت نظام‌های اجتماعی مسلط، بررسی وضعیت اجتماعی و حقوقی گروه‌های مختلف انسانی مثل زنان، سالمندان، توان‌خواهان، هم‌جنس‌گرایان، مهاجران است، اکنون به پرسش نخست در این مقاله باز می‌گردیم و وضعیت اجتماعی زنان را در نظام نئولیبرالیسم بررسی می‌کنیم.

زنان، در ساختار نئولیبرالیسم

اقتصاد بازار آزاد در تار و پود جامعه رسوخ می‌کند و اشتغال می‌آفریند. اشتغال را تا نهایت خرد و قطعه قطعه می‌کند تا حتا انجام آن برای یک کودک، یک سالمند یا زن باردار امکان‌پذیر باشد. در این بازار همه گونه اشتغالی یافت می‌شود. زمان اشتغال آنچنان منعطف است که جوینده‌ی کار با هر موقعیتی امکان یافتن کار اجاره‌ای و کار خانه‌گی و کار ساعتی را پیدا می‌کند. در اقتصاد بازار آزاد مقررات و حقوق کار بنا به سلیقه و خواسته کارفرما تعیین می‌شود. قوانینی که ناظر بر حقوق کارکنان باشد، آنها را با بیمه‌های بی‌کاری و سلامتی در برابر صدمات و فرسوده‌گی‌های اشتغال، حفاظت کند، مبهم و فاقد قاطعیت اجرایی هستند. کارفرما هر لحظه که اراده کند، می‌تواند به کار پایان دهد، پرداخت دستمزد را به تاخیر بیندازد، کارکن را به اضافه کاری وادار کند. برای سازمان‌دهی سودزای نیروی کار موقت، کارآفرینانی وارد صحنه بازار شده‌اند که منحصرن به خرید و فروش نیروی کار اشتغال دارند. کارآفرینان بازار نئولیبرالیسم در شرکت‌ها و آژانس‌های مدرن و بی‌شماری که تاسیس کرده‌اند، نیروی کار منعطف از یکساعت تا تمام وقت را استخدام می‌کنند و نیروی کار آنها را به شرکت‌های متقاضی اجاره می‌دهند. درآمد کلان این کار آفرینان، از بخشی از دستمزد نیروی کار اجاره‌ای، کسب می‌شود. کارآفرینان با تشکیل شرکت‌های مشاوره برای نیروهای تحصیل کرده، آژانس‌هایی برای خرید و فروش کارگران نظافت‌چی، نگهبان، مربی کودک، راننده، نجار، آرایشگر در هر گوشه و کنار جوامع سرمایه‌داری

دفتر و دستکشان را به راه انداخته و با دامن زدن رقابت و تحرک در بازار آزاد، سود کلانی به جیب می‌زنند. در چنین وضعیتی درهای بازار کار نئولیبرالی کاملن سخاوتمندانه بر روی زنان به عنوان نیروی کار ارزان و کم توقع گشوده شد. حضور زنان از دهه ۱۹۸۰ در بازار جهانی کار گسترش بی‌سابقه‌ای یافته است. زنان به ویژه در بخش‌های خدمات به عنوان فروشنده، مربی کودک، کمک آشپز، آموزگار، سرویس‌های تلفنی Call Center، کارگر سرویس‌های بهداشتی. در بخش مراقبت، به عنوان پرستار و منشی دکتر، خدمات خانه‌گی برای نگهداری کودکان و سالمندان، حضور چشم‌گیری دارند.

سرمایه‌داری نئولیبرال برای دور زدن سدهای مالیاتی در کشورهای اروپایی، بخش بزرگی از سرمایه‌ها را به کشورهایی که علاوه بر نیروی کار ارزان، فاقد سیستم مالیاتی هستند، انتقال داد، از جمله به کشورهای شمال آفریقا، شرق و جنوب آسیا و آمریکای مرکزی. در بخش‌های تولیدات صادراتی نساجی، کفش‌سازی و ابزارهای کامپیوتری که با ورود سرمایه‌های خارجی در این کشورها پا گرفته‌اند، انبوهی از زنان نیز به بازار کار راه یافتند. سیستم‌های تولیدی چند ملیتی در کشورهای نام‌برده عمدتاً به اتکای نیروی کار زنان شکل گرفتند. در بنگلادش، زنان ۹۰ درصد کارکنان کارخانه‌های نساجی و لباس دوزی را تشکیل می‌دهند.

اشتغال و داشتن درآمد زنان ازسویی موجب سست شدن زنجیرهای پدرسالاری و هم پیوندی آنها با اقتصاد پولی و کار دست‌مزدی شد و از سوی دیگر گرفتار شدنشان در سیطره‌ی روابط طاقت فرسا و استثمارگرانه تولید صنعتی. مزیت نیروی کار زنان در این کشورها به ویژه ارزان بودن نیروی کار و تشکل نیافته‌گی آنها است. سرمایه‌داران چند ملیتی با هم‌دستی دولت‌های فاسد در این کشورها، تولید را به سودآورترین روش‌ها پیش می‌برند. آنها نه تنها نیروی کار را به ارزان‌ترین نرخ خریداری می‌کنند، بلکه به امنیت جانی و سلامتی کارگران هم کاملن بی‌اعتنا هستند. فروریختن ساختمان عظیم تولیدی در رانا پلازا Rana Plaza بنگلادش در آوریل سال ۲۰۱۳ که به کشته شدن ۱۱۳۶ و زخمی شدن ۲۰۰۰ کارگر منجر شد، تنها یکی از نمونه‌های سوداندوزی بی‌رحمانه‌ی سرمایه‌داران فراملیتی در کشورهای ورشکسته‌ی اقتصادی بود. در ساختمان هشت طبقه‌ی رانا پلازا قریب به ۵۰۰۰ کارگر که اکثریت آنان را زنان کارگر تشکیل می‌داند، کار می‌کردند.

در این کارگاه‌ها، کالاهای پوشاکی برای عرضه‌کننده‌گان مد اروپا مثل Primark, Benetton, Mango, C&A تولید می‌شد. اغلب قربانیان

این فاجعه‌ی بزرگ انسانی تنها نان‌آور خانواده‌های بزرگشان بودند. ابعاد فاجعه به اندازه‌ای بود که کارگزاران سرمایه‌داران نئولیبرال در منطقه، موفق به پنهان کردن آن نشدند. در تحقیقاتی که در محل حادثه و از خانواده‌های قربانیان به عمل آمد، آشکار شد که کارگران این تولیدی‌های سودآور نه تنها به غیرانسانی‌ترین شکل ممکن استثمار می‌شدند، بلکه از هر گونه بیمه‌ی سلامتی و حوادث نیز محروم بوده‌اند. شدت و گسترش انتقادات در افکار عمومی جهانی، سازمان بین‌المللی کار و بی‌شماری از سازمان‌های غیردولتی مدافع کارگران در ابعادی بود که سرمایه‌داران فراملیتی ناگزیر به ایجاد تغییرات مثبتی در امنیت محلک‌ار و افزایش دستمزد کارگران تولیدی‌های پوشاک در رانا پلاتزا شدند. در سال ۲۰۱۵ حداقل دستمزد برای کارگران این منطقه ۶۰ یورو ماهانه در نظر گرفته شد. (36)

به باور برخی فمینیست‌ها، علی‌رغم استثمار شدید زنان کارگر در کشورهای که مامن سرمایه‌های نئولیبرالیستی برای کسب سود بیشتر هستند، اشتغال زنان به آگاهی جنسیتی و افزایش مطالبات برابری خواهانه زنان این کشورها منجر شده است.

کریستا ویشتريش(37) در باره‌ی هجوم گسترده‌ی زنان به بازارهای کار به ویژه در جریان بحران مالی 2008 و 2009 در آمریکا و اروپا می‌نویسد: «سرمایه‌داری نئولیبرال که در جست و جوی نیروی کار ارزان و کم توقع، بدون تشکل و فاقد آگاهی بر حقوق خود بود، موفق به جذب گسترده‌ی زنان به بازار کار شد. حضور چشم‌گیر زنان در بازار کار موجب، شکل‌گیری تصویری در افکار عمومی آمریکا شد که گویا زنان برنده‌گان عصر نئولیبرالیسم هستند و نوعی تعویض نقش اجتماعی میان زنان و مردان انجام گرفته و زنان به نان‌آور خانواده و جای‌گزین پدرها به عنوان نان‌آور شده‌اند. در حالی که به عطش سیری‌ناپذیر سرمایه‌داری برای کسب سود بیشتر، مقررات زدایی نئولیبرالیستی که نه تنها حقوقی برای کارکنان قایل نبود، بلکه از آنها اطاعت و انعطاف مطلق را طلب می‌کرد، توجهی نمی‌شد. سیستم نئولیبرالیستی با مقررات زدایی بازار کار، مسخ قانون کار و مقدس کردن اصل سود هر بیشتر به هر قیمتی، از ورود زنان به بازار کار نهایت سواستفاده را انجام می‌داد. زنان به دلیل موقعیت دشوارشان در خانواده به عنوان همسر و مادر، به دلیل معذوریتهای بیولوژیک مثل بارداری و زایمان و پیامدهای آن، ناگزیر به پذیرش همه‌ی مطالبات ناعادلانه بازار کار خشن سرمایه‌داری هستند. سرمایه‌داری نئولیبرال با خرد کردن کار به واحدهای کوچک (Mini Job)، امکان

اشتغال محدود، فصلی، ساعتی و منعطف را برای زنانی که به دلیل مسوولیت‌های خانوادگی امکان تقبل کار تمام وقت را ندارند، به وجود آورد. در این رابطه هر گونه مسوولیتی برای تدوین قرارداد کار، بیمه و خسارت‌های ناشی از کار را حذف کرد.» (38)

کریستا ویشتریش اضافه می‌کند که در اتحادیه‌ی اروپا ۷۵ درصد مشاغل دشوار و کم در آمد، نیمه وقت، فصلی، فاقد بیمه‌های اجتماعی، توسط زنان انجام می‌گیرد. در بخش خدمات که از الزامات اصلی آن انعطاف بسیار بالا است، حضور زنان بسیار چشمگیر است، از جمله مشاغل غیررسمی، کار اجاره‌ای، کارهای ساعتی که منطبق با خواست کارفرما تعیین می‌شوند، بدون بیمه‌های درمانی، بی‌کاری و بازنشستگی. از سوی دیگر در جوامع سرمایه‌داری مدام تدابیر و پروژه‌هایی زیر عنوان پیوند اشتغال و زنده‌گی خصوصی خانوادگی ارایه می‌شود تا علاوه بر تبلیغ تشکیل خانواده و بارداری، مادران را به بازار نئولیبرالیستی جذب کنند، بازاری که بر مبنای آن اشتغال نیمه وقت، فصلی، بدون قرارداد و بدون بیمه‌های اجتماعی توسط زنان و مادران مجرد انجام شود و سودزایی را افزایش دهد.

شکاف‌های جنسیتی در بازار کار اروپا (Gender Gap)

شکاف‌های جنسیتی در بازار کار که همچنان در جوامع اروپایی پا برجا هستند، عبارتند از: شکاف میان اشتغال و کیفیت شغلی، شکاف میان دست‌مزد و حقوق بازنشستگی، تقسیم نابرابر مشاغل مراقبتی/ Care و موقعیت‌های مدیریتی. مهم‌ترین علت این شکاف‌های جنسیتی در بقای فرصت‌های نابرابر برای ورود زنان به منابع و فن‌آوری‌های مدرن است. فرصت‌های نابرابر به معنای عدم تعادل تقسیم امکانات میان زنان و مردان از بدو تولد است. زمینه‌های این شکاف‌های جنسیتی را می‌توان از جمله در بقای الگوهای جنسیتی مردانه/ زنانه از بدو تولد و فقدان حمایت و ارزش‌گذاری اجتماعی زنان برای زمان‌های طولانی غیبت آن‌ها از بازار آموزش و اشتغال به دلیل بارداری و مسوولیت نگه‌داری از کودکان مشاهده کرد.

در نتیجه علی‌رغم حضور فعال زنان در مراکز آموزشی و بازار کار، شکاف میان اشتغال زنان با مردان در مقیاس جهانی بالغ بر ۲۶ درصد و شکاف دست‌مزد در سطح جهان به طور متوسط ۲۱ تا ۳۱ درصد است. در جاهایی که این شکاف کاهش یافته است، به دلیل افزایش حقوق زنان نبوده است، بلکه به دلیل کاهش دست‌مزد کارکنان مرد بوده است. بر اساس اظهارات سازمان بین‌المللی کار ILO در سال ۲۰۱۶ این شکاف در

۷۵ سال آینده تدریجاً کاهش خواهد یافت.

در اتحادیه اروپا شکاف هشدار دهنده ۳۹ درصدی میان حقوق بازنشسته‌گی مردها با زنان وجود دارد. این شکاف موجب فقر زنان در زمان بازنشسته‌گی می‌شود. این شکاف نیز از تقسیم جنسیتی بازار کار سرچشمه می‌گیرد. به طور کلی زنان در سراسر جهان همچنان به قشر کارکنان فقیر تعلق دارند، یعنی کسانی که علی‌رغم اشتغال در فقر زنده‌گی می‌کنند و به دلیل اشتغال در بخش‌های غیر رسمی فاقد تشکل هستند و قدرت دفاع از موقعیت ضعیف خود در بازار کار را ندارند. از سوی دیگر مشاغل دشواری همچون پرستاری در بیمارستان‌ها و خانه‌های سالمندان عمدتاً مشاغل زنان محسوب می‌شوند و در شمار کارهای کم درآمد قرار دارند.

نکاتی در باره‌ی مشاغل مراقبتی

چرخش و سودآوری اقتصاد فقط توسط کار دست‌مزدی و استفاده از منابع طبیعی حاصل نمی‌شود، بلکه همچنین از طریق بهره‌وری از مشاغل مراقبتی در کودکستان‌ها، خانه‌های سالمندان، بیمارستان‌ها و مشاغل مراقبتی خانه‌گی که وجه مهمی از بازتولید اجتماعی را انجام می‌دهند. مشاغل مراقبتی که عمدتاً توسط زنان انجام می‌شوند، پیش‌شرط اجتناب‌ناپذیر اقتصاد، مالی، کالایی و بازار هستند.

مشاغل مراقبتی تدریجاً در بخش خدمات انتگره شده‌اند و در چارچوب اصول بهره‌وری، و رقابت قرار گرفته‌اند. اشتغال در این بخش کم درآمد نه تنها دارای وجهی اجتماعی مناسبی نیست، بلکه از آنجایی که آموزش دادن، غذا دادن به نوزادان و بیماران را نمی‌توان سرعت داد، این مشاغل «تولیدی» و سودآور هم نیستند. ثمره و سود مشاغل مراقبتی در ارزش‌های غیراقتصادی مانند رضایت و هم‌بسته‌گی اجتماعی نهفته است. در نتیجه، در این بخش از مشاغل اجتماعی، مدام بحران‌های متنوع بازتولید سر باز می‌کنند که در نابرابری رشد یابنده‌ی اجتماعی، در وضعیت کم‌بود نیروی کار در بخش مراقبت از سالمندان، کم‌بود کودکستان‌ها و در فرسوده‌گی شغلی و افسرده‌گی به عنوان بیماری‌های توده‌ای جلوه‌گر می‌شوند. اعتصاب‌های کودکستان‌ها و پرستارها در آلمان نمونه‌ی بارز این نارضایتی است.

در سال‌های اخیر کارکنان کودکستان‌ها و بخش‌های پرستاری با سازمان‌دهی اعتصاب‌های عمومی به وضعیت شغلی نامناسب خود اعتراض کردند و علاوه برخواست افزایش دست‌مزد، خواهان ارزش‌گذاری اجتماعی

زنان، بازنده‌گان یا برنده‌گان نئولیبرالیسم؟

وضعیت زنان در سیستم سرمایه‌داری نئولیبرال بیان‌گر یک تناقض است. از سویی ورود زنان به بازار کار و رهایی از چهار دیواری کارخانه‌گی، چشماندازهای دیگری مثل استقلال اقتصادی و عدم وابسته‌گی به درآمد خانواده‌گی را در برابر آن‌ها می‌گشاید. عدم استقلال و وابسته‌گی اقتصادی زنان همواره در طول تاریخ موجب اسارت جنسیتی زنان به مردان بوده است. در حالی که اشتغال و عدم وابسته‌گی اقتصادی، نقش موثری در کسب آزادی‌های فردی و رشد مستقل فردیت انسانی زنان داشته‌اند. حکم تاریخی انگلس در باره اهمیت استقلال اقتصادی زنان برای برابر حقوقی اجتماعی آن‌ها همچنان در این عصر صادق است.

«رهایی زن و برابری او با مرد غیرممکن است، و تا زمانی که زن از کار مولد اجتماعی برکنار بوده و محدود به کار خانه‌گی یعنی خصوصی باشد، چنین می‌بایست بماند. رهایی زن فقط هنگامی ممکن خواهد شد که زنان قادر شوند که در حد وسیع در تولید، در مقیاس اجتماعی سهمیم شوند، و هنگامی که تکالیف خانه‌گی فقط جزیی از توجه آن‌ها را لازم داشته باشد. و این فقط در نتیجه صنایع بزرگ مدرن ممکن شده است که نه تنها شرکت زنان را در تولید میسر می‌سازد، بلکه عملن آن را لازم دارد و به علاوه می‌کوشد که کارخانه‌گی خصوصی را نیز به یک صنعت عمومی مبدل سازد.» (40)

از سوی دیگر تجربه‌ی استثمار، خشونت جنسیتی، بی‌عدالتی در محیط کار فرساینده و خردکننده است. گرچه این تجربیات در دراز مدت به آگاهی اجتماعی، به رشد هم‌بسته‌گی و تشکلیابی منتهی می‌شود، اما بخشی از رهروان این روند طاقت‌فرسا و طولانی از پا می‌افتند، بخشی جذب سیستم متکی بر استثمار می‌شوند و در خدمت بازتولید استثمار زنان قرار می‌گیرند و بخش دیگر به آگاهی می‌رسند و از طریق تشکلیابی در برابر سیستم ناعادلانه مقاومت می‌کنند. به این اعتبار نمی‌توان زنان را برنده‌گان سیستم اقتصاد بازار آزاد نئولیبرالیستی قلمداد کرد. اما نمی‌توان بر بازنده‌گی مطلق آن‌ها نیز حکم داد. زنان اکنون علی‌رغم بر دوش کشیدن تبعیض‌های جنسیتی و اجتماعی، در مقایسه با گذشته برگ‌های برنده‌ی بیشتری برای رهایی از سلطه‌ی سخت جان پدرسالاری و مبارزه برای کسب حقوق اجتماعی برابر، در دست دارند.

زیر نویسها :

1- منبع: https://www.ilo.org/berlin/arbeitsfelder/frauen-in-der-arbeitswelt/WCMS_619734/lang-de/index.htm

2- (Friedrich August von Hayek (1899-1992

3- انجمن مون پلهرن: (Mont Pelerin Society) سازمانی بین‌المللی است متشکل از اقتصاددانان (شامل ۸ برنده نوبل اقتصاد)، فیلسوفان، تاریخ‌دانان، روشن‌گران، رهبران کسب و کار و دیگر هواداران لیبرالیسم کلاسیک. بنیان‌گذاران آن عبارتند از فردریش هایک، کارل پوپر، لودویگ فن میزس، جرج استیگلر و میلتون فریدمن.

این انجمن در ۱۰ آوریل ۱۹۴۷، در کنفرانسی که فردریش هایک ترتیب داده بود، توسط ۳۹ محقق تشکیل شد. در آغاز، قرار بود نام آن انجمن اکتون-توکویل باشد، اما با اعتراض فرانک نایت و پیشنهاد لودویگ فن میزس، نام محل برگزاری کنفرانس را، که اقامت‌گاهی است در سوئیس، بر آن نهادند.

(4) فریدریش آوگوست فون هایک: Friedrich August von Hayek زاده ۸ می ۱۸۹۹ در وین (اتریش) - مرگ ۲۳ مارس ۱۹۹۲ در فرایبورگ (آلمان). او به عنوان یکی از بزرگ‌ترین اقتصاددانان و فیلسوفان سیاسی سده بیستم شناخته می‌شود. هایک مخالف سوسیالیسم و یکی از نظریه‌پردازان لیبرالیسم اقتصادی و بازار آزاد بود و به ویژه به عنوان یکی از نماینده‌گان نولیبرالیسم پس از جنگ جهانی دوم شهرت دارد. هایک در سال ۱۹۷۴ موفق به دریافت جایزه نوبل اقتصاد شد. هایک مهم‌ترین اثر خود را زیر عنوان *The Road to Serfdom* (راهی به سوی برده‌گی) در سال ۱۹۴۴ تدوین کرد. این کتاب هم‌چنان راهنما والهام بخش طرفداران نولیبرالیسم در جهان است.

5- Friedrich A. Hayek, *Der Weg zur Knechtschaft*. 2014- Lau- Verlag & Handel KG, Reinbek/München. S. 20

6- لایسز فایر: *Laissez-faire*، به معنای «بگذار بکنند»، کنایه از این‌که دولت نباید در کار شهروندان دخالت کند.

7- Friedrich A. Hayek, *Der Weg zur Knechtschaft*, S. 36.

8- همان‌جا. ص. ۴۹

9- همان جا . ص. ۵۱

10- همان جا . ص. ۵۱

11- همان جا . ص. ۸۶

12- نائومی کلاین، دکترین شوک، ترجمه مهرداد(خلیل) شهابی-
میرمحمود نبوی، تهران: کتاب آمه ۱۳۸۹- ص. ۱۸ و ۱۹

13- Philip Ther, *Die neue Ordnung auf dem alten Kontinent, Eine Geschichte des neoliberalen Europas*, Suhrkamp Verlag
erste Ausgabe 2016, S. 48

14- **میلتون فریدمن**: 2006-1912 Milton Friedman، اقتصاددان
آمریکایی. اثر معروفش: کاپیتالیسم و آزادی.

15- Philip Ther, ebd.

16- **بنیاد هریتج**: The Heritage Foundation اندیشکده‌ی محافظه‌کار
آمریکایی مستقر در واشینگتن، دی.سی.

17- Philip Ther, a.a.0, S. 24-25

18- همان جا .

19- **مقررات زدایی**: قانون‌زدایی در پهنه‌های خاصی چون حقوق کار و
همچنین محیط زیست است.

20- Dorothee Bohle: پروفیسور علوم سیاسی در دانشگاه مرکزی
اروپا-بوداپست/مجارستان

21- Béla Greskovits: پروفیسور روابط بین‌المللی در دانشگاه مرکزی
اروپا- بوداپست/ مجارستان

22- Philip Ther, a.a.0

23- همان جا ، صفحه ۳۵

24- Jegor Gaidar, Leszek Balcerowicz, Vaclav Klaus

25- همان جا . ص. ۵۶

26- نائومی کلاین: (Naomi Klein)) متولد ۱۹۷۰ روزنامه‌نگار و فعال اجتماعی کانادایی است که به ویژه به دلیل تحلیل‌ها و نقدهایش بر جهانی‌سازی شرکتی (corporate globalization) شهرت پیدا کرده‌است.

27- دکترین شوک ظهور سرمایه‌داری فاجعه، نائومی کلاین، ترجمه‌ی مهرداد (خلیل) شهابی- میرمحمود نبوی، تهران انتشارت آمه ۱۳۸۹ - از صفحه ۳۴ تا ۳۶

28- منبع: <https://www.radiozamaneh.com/489430>

World Bank -29

World Trade Organization -30

International Monetary Fund -31

32- Maria Mies. جامعه‌شناس، پژوهشگر اجتماعی و استاد دانشگاه در آلمان. او در زمینه مسائل زنان، محیط زیست و کشورهای در حال توسعه تألیف کرده است که دارای اهمیت بین‌المللی هستند. ماریا میس همچنین با شبکه زنان مبارزه علیه گلوبالیسم و نیز Attac فعالیت می‌کند.

33- (John Maynard Keynes (1883-1946

34- Maria Mies, Globalisierung von unten, Der Kampf gegen die Herrschaft der Konzerne, Europäische Verlagsanstalt Hamburg 2002, S.64

35- همان‌جا. 71-73.

36- منبع: <https://www.bpb.de/politik/hintergrund-aktuell/268127/textilindustrie-bangladesch>

37- کریستا ویشتربیش (Christa Wichterich) جامعه‌شناس و مدرس در دانشگاه بازل (سوئیس)

38- منبع: <https://www.labournet.de/wp-content/uploads/2017/05/wichterich-Z110.pdf>

40- منشا خانواده ، مالکیت خصوصی و دولت، فردریک انگلس، ص ۱۴۵

منبع اصلی: نگاه نو، شماره ۱۲۴

نئولیبرالیسم و رشد جریان‌های دست راستی

متن سخنرانی

مهوش صالحی

در «سمینار سراسری تشکلهای مستقل زنان، زنان دگر و همجنس‌گرای ایرانی» برلین ۲۰۱۹

برگرفته از نشریه زنان : گاه‌نامه شماره ۹۳ مارس ۲۰۱۹

نئولیبرالیسم و رشد جریان‌های دست راستی در اروپا

من در صحبت امروز با یک تعریف کوتاه از سرمایه‌داری، سه مرحله‌ی نسبی آن یعنی سرمایه‌داری کلاسیک، سیاست اقتصادی کینزیانی و سیاست اقتصادی نئولیبرال را مورد بحث قرار می‌دهم، تا حدی تفاوت دو گرایش اقتصادی اخیر را توضیح می‌دهم، بعد می‌پردازم به فلسفه، ویژگی‌ها و تاریخچه سیاست اقتصادی نئولیبرال.



در میانه یک گریزی به قرارداد برتون وودز میزنم و دو سیستم ارزی مربوط به آن را کوتاه توضیح می‌دهم. بعد به روند شکل‌گیری اتحادیه اروپا و ارز مشترک به عنوان یک پروژه تاریخی مهندسی شده اقتصاد نئولیبرال می‌پردازم.

قسمت آخر صحبت من به زمینه شکل‌گیری جریان‌های دست راستی در اروپا و علل رشد نفوذ آنها اختصاص دارد. در این بخش همین‌طور علت‌های کاهش نفوذ احزاب جاافتاده و به ویژه فروپاشی احزاب سوسیال دموکرات در اروپا را مورد بحث قرار می‌دهم.

نظام سرمایه‌داری کلاسیک

نظام سرمایه‌داری که از اوایل انقلاب صنعتی تا حدود جنگ جهانی دوم غالب بود یک نظام اقتصادی اجتماعی است که در آن ابزار تولید در مالکیت خصوصی است. تنظیم تولید و مصرف از طریق بازار انجام می‌گیرد و انگیزه آن تلاش برای سود و انباشت سرمایه است.

گرایش عمومی آن به سمت ساختن مونوپول‌ها و کارتل‌های اقتصادی و همچنین رشد سرمایه‌ی مالی است.

بنابر این تعریف، دو سیستم بعدی یعنی هم اقتصاد کینزیایی و هم اقتصاد نئولیبرال هر دو در خطوط اساسی خود یعنی مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و تکیه بر نقش بازار بر سرمایه‌داری کلاسیک متکی هستند.

سیاست اقتصادی کینزیایی از بعد از جنگ جهانی دوم تا سال‌های ۷۰ قرن بیستم میلادی

بعد از جنگ جهانی دوم در ۱۹۴۴ تا اوایل سال‌های هفتاد قرن بیستم میلادی سیستم سرمایه‌داری حاکم در غرب کمابیش مبتنی بر گرایش کینزیایی بود.

این گرایش اقتصادی که بر تئوری‌های چون ماینهارد کینز اقتصاددان انگلیسی متکی است، بر این باور بود که مساله‌ی عرضه و تقاضا روند اقتصاد را تنظیم می‌کند، اما مداخله‌ی دولت در سیستم مالیاتی و سیاست پولی برای تنظیم بازار کالا و نیروی کار را ضروری نیز می‌دانست.

چند ویژه‌گی اقتصاد کینزیایی عبارت بودند از:

- تنظیم بازار تولید بر مبنای عرضه و تقاضا

- دخالت سیاست و دولت در تنظیم روند اقتصادی، استفاده از قرصه‌های دولتی برای رونق بخشیدن به بازار کار و تنظیم اقتصاد ملی با اهرم‌های مالیات و سود سرمایه

- غالب بودن اقتصاد مولد و یا اقتصاد واقعی

- تاکید بر اقتصاد ملی خودکفا در مقابل درهم تنیده‌گی بین‌المللی

دوران رواج اقتصاد کینزیانی به ویژه در سال‌های ۵۰ و ۶۰ و ۷۰ قرن بیستم میلادی که سال‌های بازسازی بعد از جنگ جهانی دوم بود منجر به رونق اقتصادی بی سابقه و اشتغال کامل شد.

این امر باعث یک تغییر وزنه در اهرم قدرت سیاسی و بالا رفتن قدرت اتحادیه‌های کارگری، حزب‌های سوسیال دموکرات و سوسیالیست در غرب گردید.

همین قدرت‌گیری نیروی طبقه‌ی کارگر و متوسط و به تبع آن به قدرت رسیدن احزاب سوسیال دموکرات و همچنین ترس از خطر سوسیالیسم و کمونیسم بود که باعث رسمی شدن حقوق کارگری و کارمندی مانند ۴۰ ساعت کار در هفته، حق اعتصاب، مصونیت از اخراج، حق بی‌کاری، ایمنی کار، آموزش رایگان، بیمه‌ی بازنشستگی و بهداشت و ایجاد مسکن ارزان و کلن گسترش و تعمیق بخش خدمات رسانی دولت‌ها شد.

در آلمان از این سیستم به عنوان اقتصاد بازار سوسیال یاد می‌شود و البته در کشورهای سکاندیناوی این سیستم جا افتاده‌تر و پر دوام‌تر بود.

از ویژه‌گی‌های این دوره غالب بودن اقتصاد مولد و یا اقتصاد واقعی و نیز غالب بودن مبادله‌ی کالا در تجارت بین‌المللی بود.

در این دوره بخش خصوصی اقتصاد بیشتر حوزه‌ی تولید را در بر می‌گرفت و بخش خدمات مانند راه و ترابری، پست و تلفن، آموزش، بهداشت و درمان، آب و برق و ارتش و پلیس و غیره در حوزه‌ی دولتی بود.

دولت‌های موسوم به دولت‌های رفاه ملی با این دوره از رواج اقتصاد کینزیانی منطبق هستند.

توافق نامه برتون وودز، دلار، طلا، شوک نیکسون

من در این جا کوتاه به یک موافقت‌نامه‌ی بین‌المللی مهم می‌پردازم که در تعیین ارزش پول و روند اقتصاد جهانی به ویژه اقتصاد مالی نقش کلیدی دارد.

بعد از پایان جنگ جهانی دوم، در جولای ۱۹۴۴ نماینده‌گان ۴۴ کشور جهان در برتون وودز آمریکا یک موافقت‌نامه در باره‌ی تنظیم روابط بین‌المللی ارز امضا کردند که بر اساس آن دلار مرجع تمام ارزها قرار گرفت و نیز ارزش دلار به پشتوانه‌ی طلا گره خورد.

در ضمن بر مبنای این طرح دلار تبدیل به تنها ارز در مبادلات بین‌المللی گشت و کشورهای دیگر برای داشتن توان مبادله‌ی خارجی دست به ایجاد ذخیره‌های ارزی دلار زدند.

چند نهاد دیگر هم بنیان گذاشته شدند که بر اجرای این توافق از طرف دولت‌ها نظارت کنند، از این جمله بودند صندوق بین‌المللی ارزو بانک جهانی.

این موافقت‌نامه در کنار گرایش اقتصاد کینزیانی تا حدودی سیستم مالی دنیا را تا اوایل سال‌های هفتاد قرن بیستم میلادی تنظیم می‌کرد.

در اوایل سال‌های هفتاد بر اثر عواقب جنگ ویتنام و چندین علت دیگر دلار به شدت زیر فشار رفت و بنا بر توصیه‌ی مشاوران مالی از جمله میلتون فریدمن که بعدها به پدر اقتصاد نئولیبرال معروف شد ریچار نیکسون در ۱۳ آگوست ۱۹۷۱ قرارداد برتون وودز را یک شبه و یک طرفه لغو کرد و دلار و به تبع آن تمامی ارزها را از وابسته‌گی به طلا آزاد کرد و بانک مرکزی آمریکا دست به چاپ بی سابقه‌ی دلار زد.

این واقعه که به شوک نیکسون معروف شد منجر به استقرار سیستم پولی دیگری به اسم Free Floating Fiat یعنی ارز شناور آزاد شد و در واقع راه را برای تسلط سرمایه‌ی مالی بین‌المللی و رشد روزافزون نقدینه‌گی باز کرد. بدون این واقعه‌ی تاریخی سیستم مالی فعلی و رشد اقتصاد نئولیبرال به شکل امروزی آن ممکن نبود.

فلسفه‌ی سیاسی اقتصادی نئولیبرالیسم

من در این جا بسیار خلاصه به فلسفه‌ی سیاسی نئولیبرالیسم و تصویر انسان در آن از دیدگاه‌های فریدریش آگوست گراف فون هایک، نظریه‌پرداز سیاست اقتصادی اهل اتریش می‌پردازم.

او خود این دیدگاه را تکامل فرهنگی بر گرفته از تئوری تکامل بیولوژیک داروین نام داده است، که می‌توان آن را داروینیسم اجتماعی نیز نامید.

در این دیدگاه بزرگ‌ترین انگیزه‌ی انسان پیروی از منافع شخصی است، آزادی انسان و همچنین آزادی مالکیت مصون از تعرض و دست درازی است. هر انسانی خود مسوول شکست یا پیروزی در سرنوشت خود است.

در دیدگاه او بازار آزاد نقش محوری دارد و معتقد بود که تکامل فرهنگی تنها در تسلیم به نیروهای غیر مرئی بازار و رقابت پیوسته ممکن است و تلاش برای کنترل و هدایت اقتصاد و بازار از طرف سیاست منجر به توتالیتراریسم و یا تمامیت‌گرایی سیاسی می‌گردد. از این رو ایدئال او یک دولت حداقل ولی نیرومند بود که نظم و امنیت بازار را حفظ کند ولی در روند اقتصاد دخالت نکند.

نظریه‌های فون هایک بعد از جنگ جهانی دوم در سایه‌ی سیاست اقتصادی کینزیانی فرو رفت اما همچنان طرفداران خود را داشت. یکی از بزرگ‌ترین پیروان او میلتن فریدمن اقتصاددان آمریکایی بود که با بنیان نهادن مکتب شیکاگو نظریه‌ی سیاست اقتصادی نئولیبرال را در فراگیرترین شکل خود جا انداخت.

او معتقد بود که آزادی فردی مبتنی بر بازار آزاد تنها راه رسیدن هم به آزادی و هم برابری است. دولت باید در حد یک مینی موم باقی بماند و نباید در روند اقتصاد دخالت کند.

بنا بر این، این ادعا که نئولیبرالیسم یک سیستم بدون ایدئولوژی است، به خصوص در متهم کردن گرایش‌های چپ به ایدئولوژیک بودن صحت ندارد.

نئولیبرالیسم تئورسین‌ها و اتاق‌های فکری خود را دارد که طی چندین دهه نظام فکری خو در آن هسته‌ی اصلی آن همانا تقدس بازار آزاد و رقابت اقتصادی باشد جا انداخته است.

سیاست اقتصادی نئولیبرال، ویژه‌گی‌ها و کارکردها

اما سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال به شکلی که امروزه تقریباً در تمامی جهان غالب شده چیست؟

۱- لیبرالیزه کردن بازار و تسهیل تجارت آزاد؛ لغو محدودیت‌های قانونی در حوزه سرمایه‌گذاری، پایین آوردن مالیات شرکت‌ها، حذف

موانع رقابت آزاد، لغو گمرک و موانع تجارت و مبادله‌ی آزاد، ایجاد نهادهای بخش و یا کاملن مقررات زدایی شده مانند توافق‌نامه‌های تجاری مانند NAFTA، CETA، TTIP و غیره، اتحادیه‌های گمرکی، مناطق اقتصادی آزاد و اتحادیه‌های منطقه‌ای مانند اتحادیه‌ی اروپا

۲- خصوصی کردن و کالایی کردن: خصوصی کردن در همه‌ی حوزه‌های زنده‌گی اقتصادی و اجتماعی مانند برق، تامین آب، ارتباطات و مخابرات، راه و ترابری، نهادهای آموزشی، خدمات بهداشتی، رادیو و تلویزیون و امنیت و ارتش و غیره

۳- کاهش و یا حذف خدمات و بیمه‌های اجتماعی از جمله خدمات بیمه بهداشت، معلولیت، نگهداری از سالمندان و ناتوانان و حقوق بازنشستگی

۴- کالایی کردن نیروی کار و فشار به افراد برای هم‌خوان کردن خود با ساز و کار بازار، تبلیغ مسوولیت فردی و انعطاف‌پذیری

۵- مقررات زدایی از بازار کار مانند مصونیت در مقابل اخراج، کاهش و یا حذف حق بی‌کاری، جا انداختن کارهای فصلی، کم درآمد و متزلزل و قراردادهای کوتاه مدت و رواج کارهای نیمه وقت بدون بیمه‌های اجتماعی و بازنشستگی

۶- تضعیف سیستماتیک اتحادیه‌های کاری و نماینده‌گان اصناف

۷- فشار نهادهای مالی و سیاسی برای صرفه جویی دولت در بودجه، مانند سیاست‌ها و تنبیه‌های صندوق بین‌المللی ارز، بانک جهانی پول و اتحادیه‌ی اروپا

۸- رشد و غلبه‌ی اقتصاد نامولد متکی به بازی‌های بازار بورس، شرط‌بندی و قمار مالی Speculation مانند سرمایه‌گذاری در هج فوندها و یا در یواتها و بوندها و مانندهای آن که آثار و عواقب مخرب آن را در بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ شاهد بودیم.

البته باید دانست که سیاست اقتصادی نئولیبرال یک استراتژی هم‌گن و یک‌دست محسوب نمی‌شود بلکه بیشتر با گرایش‌های اصلی آن قابل تشخیص است و پیشبرد آن در هر اقتصاد ملی و یا حوزه‌ی اقتصادی با توجه به ساختار اقتصادی، میزان توسعه، میزان رشد خدمات و بیمه‌های اجتماعی، توازن نیروهای سیاسی و غیره متفاوت است.

سیاست اقتصادی نئولیبرال، یک تاریخچه‌ی کوتاه

همان گونه که پیشتر هم اشاره شد پایه‌گذارهای اصلی سیاست اقتصادی نئولیبرال فریدریش آگوست فون هایک و میلتون فریدمن محسوب می‌شوند.

آغاز به اجرا گذاشتن اقتصاد نئولیبرال نه در اقتصادهای قوی سرمایه‌داری غرب بلکه در رژیم دیکتاتوری نظامی پینوشه بعد از سرنگونی خونین دولت سوسیالیستی آلنده در شیلی در سال ۱۹۷۳ به وقوع پیوست.

پینوشه اقتصاددانان معروف به Chicago Boys را که در مکتب اقتصادی میلتون فریدمن آموزش دیده بودند در منصب‌های کلیدی اقتصاد شیلی گماشت که اولین بار سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال را پیاده کردند.

بعد از رژیم پینوشه، در سال‌های هشتاد دولت ریگان در آمریکا و دولت تاچر در بریتانیا دست به پیاده کردن سیستم اقتصادی نئولیبرال زدند که به ریگانیسم و تاچریسم هم معروف شد.

سال‌های ۹۰ میلادی با فروپاشی کشورهای سوسیالیستی سال‌های پیش‌برد سیاست‌های نئولیبرال شد. این فروپاشی هم‌چنین شکست آرمان سوسیالیستی و ایده‌ی کمونیسم هم بود. یعنی پیروزی نه تنها سیاسی اقتصادی بلکه ایدئولوژیک سرمایه‌داری لیبرال و تبلیغ آن به عنوان یک سیستم بی بدیل.

فرانسیس فوکویاما فیلسوف سیاسی در سال ۱۹۹۲ در کتاب خود «پایان تاریخ و آخرین انسان» پیروزی قطعی و نهایی سرمایه‌داری لیبرال را اعلام کرد. محتوای تئوری او این بود که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و اقمار آن، لیبرالیسم، دموکراسی بورژوازی و اقتصاد بازار خود را به عنوان تنها و آخرین سیستمی که قادر به بر آورده کردن احتیاجات انسان است به ثبوت رسانده است.

در همین سال‌ها بود که تحت عنوان سیاست Public Private Policy و یا سیاست مشارکت بخش عمومی و خصوصی در کشورهای غربی بسیاری از حوزه‌های خدمات دولتی به حوزه‌ی خصوصی واگذار شد.

به جز این از اوایل دهه‌ی هشتاد قرن بیستم میلادی سه جریان بزرگ به طور موازی در صحنه‌ی جهانی پدیدار شد:

اولی رفرم‌های اقتصادی در چین و لیبرالیزه کردن اقتصاد و تجارت بود که باعث رشد یک اقتصاد قدرتمند جهانی با ترکیبی از سرمایه‌داری

دولتی و خصوصی گردید.

دومی فروپاشی اتحاد جمهوری‌های شوروی و خصوصی‌سازی مهار گسیخته‌ای بود که یک الیگارش‌ی مالی، اقتصادی و نظامی را در روسیه و اقمار آن بر سر قدرت آورد.

سومی رشد تکنولوژی و سرعت سرسام آور تکنیک‌های ارتباطی به خصوص اینترنت، رسانه‌ها و وسایل راه و ترابری بود.

در واقع آن چه که ما امروزه به عنوان گلوبالیزاسیون و یا جهانی شدن می‌شناسیم، سیستم سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و تکنولوژیک پیچیده‌ای است که بر اقتصاد سرمایه‌داری نئولیبرال و ساز و کارهای آن مانند گردش آزاد سرمایه و کالا و نیروی کار و همچنین رقابت آزاد استوار است.

نهادهای کنترل پول و سرمایه مانند Fed در امریکا، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، بانک مرکزی اروپا و همین‌طور سازمان جهانی تجارت با سیاست‌گذاری‌های پولی و تجاری تبدیل به بزرگ‌ترین ابزار مهندسی اجتماعی و به تبع آن تعیین سیاست‌گذاری دولت‌ها شده‌اند.

دولت‌های منتخب در دموکراسی‌های سرمایه‌داری امروزی با مکانیزم‌های جا افتاده‌ی لابی‌گری و نفوذ سیاسی در یک کمرست اقتصادی تنگ قرار داده شده‌اند که مجبور به خصوصی‌سازی، مقررات زدایی، تحمیل برنامه‌های صرفه‌جویی اقتصادی و سایر سیاست‌های نئولیبرال به اسم رفرم اقتصادی هستند.

رشد هیولای تسلیحات نظامی در بطن اقتصاد نئولیبرال و جنگ‌های پی در پی و کشتار و ویران‌گری در جهان موضوع سمینار قبلی بود که من به آن نمی‌پردازم.

همچنین تخریب بی‌رویه‌ی محیط زیست و فروشکستن اکو سیستم مبتنی بر رشد اقتصادی مداوم و رقابت اقتصادی موضوع

جداگانه و مفصل دیگری است.

انباشت ثروت انبوه در دست عده‌ای کوچک، سودبری یک قشر متوسط مرفه در مقابل بی‌کاری، رواج کارهای موقتی و بدون تامین اجتماعی، کمبود مسکن و خیابان‌خوابی، فقر و به ویژه فقر کودکان و سالمندان و زنان و اقلیت‌ها و سایر نابسامانی‌ها در کشورهای پیشرفته از یک سو، جنگ، ویرانی، کار ارزان برده‌وار بدون ایمنی و فقر و اعتیاد و

فرار و مهاجرت در کشورهای دیگر جهان از سوی دیگر دستاوردهای این سیاست‌های ویران‌گر هستند.

اتحادیه اروپا، یک پروژه صلح و یا یک پروژه نئولیبرال؟

فرانتس ورنیتسکی صدر اعظم اتریش از ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۷ که خود شاهد و اکتور شکل‌گیری اتحادیه اروپا بود امروزه اقرار می‌کند که «اتحادیه اروپا یک پروژه نئولیبرال است، اروپای کنسرن‌ها». لیزا میتن در این فعال جنبش ATTAC در اتریش می‌گوید: «اتحادیه اروپا در یک کمرست از قراردادهای نئولیبرال گیر کرده است که به طور سیستماتیک منافع شرکت‌های چند ملیتی بزرگ را به ضرر استانداردهای رفاه اجتماعی و حقوق بشر و محیط زیست پیش می‌برد. یک رفرم اجتماعی، زیست محیطی در چهارچوب اتحادیه اروپا امکان‌پذیر نیست. برای خروج از این بن بست یک بسیج نافرمانی استراتژیک برای به کرسی نشاندن منافع مردمی در مقابله با قوانین اروپا اجتناب‌ناپذیر است».

اما در بحث عمومی نئولیبرالیسم چرا من به طور مشخص به اتحادیه اروپا می‌پردازم.

دلیل آن این است که تا قبل از تشکیل این اتحادیه، نئولیبرالیسم تنها در اقتصادهای ملی و یا در سطح بین‌المللی به صورت اتحادیه‌های گمرکی، موافقت‌نامه‌های تجارت آزاد و امثال آن پیش برده می‌شد.

اتحادیه اروپا اما بزرگ‌ترین پروژه مهندسی شده اقتصادی اجتماعی نئولیبرال در تاریخ و در نوع خود بی‌نظیر است. هر چند از طرف سیاست رسمی و رسانه‌های هم‌ساز و هدایت شده این باور در اذهان عمومی جا انداخته شده است که اروپای مشترک یک پروژه صلح و هدف آن حفظ ارزش‌های مشترک دمکراتیک است، روند شکل‌گیری این اتحادیه و ارزش مشترک از ابتدا تا به امروز روندی اقتصادی و در جهت تسهیل سرمایه‌داری و سرمایه‌داری نئولیبرال بوده است و به علت حضور کم‌رنگ ارگان‌های تأثیرگذار مردمی، به یک ساختار بوروکراتیک و غیر شفاف و ضد دموکراتیک و فسادپذیر تبدیل شده است.

تمامی معاهده‌هایی که منجر به شکل‌گیری اتحادیه اروپا و ارزش مشترک شده از معاهده پاریس در سال ۱۹۵۱ و معاهده رم در سال‌های ۱۹۵۷ و ۱۹۶۷ تا به امروز همه اقتصادی بوده است.

مهم‌ترین قرارداد اتحادیه با آشکارترین خطوط گرایش نئولیبرال اما

قرارداد ماستریشت است که در سال ۱۹۹۳ به اجرا گذاشته شد. هسته اصلی این قرارداد ایجاد بازار آزاد مشترک، ارز مشترک، تردد آزاد و تصویب معیارهای عضویت کشورها در ارز مشترک و مقررات محدود کننده برای بودجهی دولتی کشورهای عضو است که به Stability Pact معروف شد.

قراردادهای بعدی یعنی قرارداد آمستردام، نیس و لیسابون اندامهای مختلف اتحادیه مانند پارلمان اروپا و یک نظام بوروکراتیک عظیم را سازمان داد.

سیستم قانونگذاری در این دم و دستگاه که بیش از پنجاه هزار کارمند و بوروکرات دارد بسیار پیچیده و غیر شفاف است و با حضور کم‌رنگ نماینده‌های مردم و با زیر پا گذاشتن اساسی‌ترین اصل دموکراسی پیش برده می‌شود.

در حالی که این دم و دستگاه عظیم مردم را با استانداردهای مضحک راستی خیار و خمیده‌گی موز و گردی سیب و اندازهی آب سیفون توالت و وات جارو برقی و غیره مشغول می‌کند، با زیرکی بزرگ‌ترین پروژه‌های اقتصاد نئولیبرال و منافع شرکتهای بزرگ چند ملیتی را پیش می‌برد.

بیشترین قراردادهای اروپا در سال‌هایی به امضا رسید که در بیشتر کشورهای عضو دولت‌هایی با گرایش نئولیبرال بر سر کار بودند. اما در پس صحنه‌ی سیاسی اتاق فکرها و جریان‌ها و لابی‌های قدرتمند بودند که سیاست اقتصادی اروپا را رقم زدند.

بزرگ‌ترین سازمانی که منافع صنایع بزرگ را از ابتدا تا کنون به اتحادیه‌ی اروپا دیکته کرده اس میزگرد اروپایی ERT است.

این سازمان و یا کلپ یک لابی بزرگ صنایع و شرکت‌های چند ملیتی عظیم متشکل از ۵۰ نفر از روسای بزرگترین شرکت‌ها و موسسات چند ملیتی اروپاست.

هدف این لابی پر قدرت که بیشترین نفوذ را در کمیسیون اروپا، پارلمان اروپا، کمیسارها و پرزیدنت کمیسیون اروپا دارد از ابتدای شکل‌گیری تا کنون جا انداختن استراتژی‌های طولانی مدت به نفع صنایع و سرمایه مالی بوده است.

پروژه‌ی عظیم TEN Trans European Network شامل پروژه‌های اروتونل، Scanlink و کوریدور پیرنه با سرمایه‌گذاری بیش از پانصد میلیارد

یورو کلمه به کلمه از طرف این لابی به اسم Reshaping Europe یعنی بازدیدی اروپا به کمیسیون اروپا دیکته شد.

بروکسل بعد از واشنگتن جایی است که بزرگ‌ترین لابی‌گری شرکت‌های بزرگ اعمال می‌شود. بین ده تا بیست هزار لابی در بروکسل وجود دارد که خطوط اصلی سیاست‌های اتحادیه‌ی اروپا را با اعمال نفوذ و رشوه‌دهی پیش می‌برند.

در واقع وعده‌ی این که اروپای مشترک موجب رفاه عمومی مردم کشورهای عضو اتحادیه خواهد شد به وقوع نپیوست بلکه به نفع شرکت‌های چند ملیتی و صنایع مالی شد که از یک قدرت اقتصادی به یک قدرت سیاسی و یک دم و دست‌گاه بوروکراتیک عظیم تبدیل شده است که منافع یک الیت خوب سازمان‌دهی شده را پیش می‌برد.

بحران احزاب جا افتاده و رشد جریان‌های دست راستی

اعمال سیاست‌های نئولیبرال همراه با رشد روزافزون تکنولوژی تغییرات بنیادی در ساختار اقتصادی اجتماعی کشورهای عضو اتحادیه‌ی اروپا به وجود آورده است.

با تحلیل رفتن صنایع ذغال سنگ و فولاد، افزایش درجه‌ی اتوماسیون در صنایع تولیدی و رشد تکنیک اطلاعاتی، و نیز انتقال تولید کالای متکی به کار یدی به کشورهای آسیایی با کار ارزان مانند صنعت لباس و الکترونیک و کالاهای مصرفی و نیز خدمات، بخش بزرگی از طبقه‌ی کارگر و مزدبگیر در اروپا یا به خیل بی‌کاران و شاغلان کارهای بی ثبات پیوسته و یا در معرض سقوط به بی‌کاری و خطر از دست دادن موقعیت اجتماعی خود قرار دارد.

سال‌ها است که قوانین سرسخت صرفه‌جویی اقتصادی با مکانیزم‌های تهدید و اجبار از بالا به کشورهای عضو تحمیل می‌شود، آن چه که مدام به عنوان رفرم اقتصادی به خورد مردم داده می‌شود وضعیت اقتصادی و اجتماعی انسان‌ها را بیش از پیش متزلزل و شکننده کرده است. در واقع بسیاری از مردم رده‌های زیر دست اقتصادی و طبقه‌ی متوسط به حق احساس می‌کنند که دست‌هایی نامرئی فرای سیاست‌های داخلی سرنوشت اقتصادی و اجتماعی آن‌ه‌ها را رقم می‌زنند.

احزاب جا افتاده که خود در طراحی و مهندسی اتحادیه‌ی اروپا و ارز مشترک سهم بودند و سیاست‌های اقتصادی اتحادیه‌ی اروپا را در سطح ملی پیاده می‌کنند، بیش از پیش مشروعیت خود را در میان مردم

ناراضی از دست می‌دهند، در این میان احزاب سوسیال دموکرات وضع اسفبارتری دارند. این حزب‌ها بیش از احزاب محافظه‌کار که گوشه‌ی چشمی به هویت ملی دارند با اجرای سیاست‌های نئولیبرال پایه‌های مردمی خود را از دست داده‌اند. نمونه‌ی آن حزب سوسیال دموکرات آلمان است که با پیاده کردن آگندای ۲۰۱۰ یکی از بزرگ‌ترین پروژه‌های سیاست نئولیبرال در اروپا را به اجرا درآورد.

این احزاب قدرتمند بعد از جنگ جهانی دوم با رهبران محبوبی مانند ویلی برانت و اولاف پالمه در تمامی کشورهای اروپایی رو به افولاند و در فرانسه و ایرلند کاملن به حاشیه رانده شده‌اند.

در این خلأ سیاسی نیروهای دست راستی با موضع‌گیری ضد اتحادیه‌ی اروپا و با تکیه روی مساله هویت ملی و دامن زدن به احساسات ضد مهاجر و ضد خارجی تبدیل به قوی‌ترین محمل بروز نارضایتی از سیاست‌های نئولیبرال اتحادیه‌ی اروپا شده‌اند.

بیشتر جریان‌های دست راستی در اروپای مرکزی و شمالی در مخالفت با اتحادیه‌ی اروپا شکل گرفتند و یا آن را به اصول سیاست خود تبدیل کردند، از این جمله هستند فرونت ناسیونال در فرانسه، اف‌پ او در اتریش، لگا نورد در ایتالیا، آ اف د در آلمان، یوکیپ در بریتانیا و غیره.

رشد اسلام سیاسی و عملیات تروریستی گروه‌های اسلامی افراطی و ورود میلیونی آواره‌گان و مهاجران به اروپا که اکثریت منشا مسلمان دارند دلیل پیدایش جریان‌های دست راستی نیست بلکه تنها نوک تیز حمله‌ی آن‌ها را به سوی خارجی‌ها و مهاجران و به خصوص ضدیت با اسلام و مسلمانان متوجه کرده است.

با تبلور نارضایتی از سیاست‌های اتحادیه‌ی اروپا احزاب دست راستی به جزیی الزامی و مکمل صحنه‌ی احزاب داخلی کشورهای عضو تبدیل شده‌اند که توپ ضدیت با اتحادیه‌ی اروپا به زمین آن‌ها پرتاب شده است.

این احزاب بخش‌های قابل توجهی از آرای احزاب سنتی را به خود اختصاص می‌دهند و یا حتا آن‌ها را از صحنه‌ی سیاسی بیرون می‌رانند مانند اتریش و فرانسه و آلمان.

اما از طرف دیگر با نشان دادن موضوع‌های انحرافی در سیاست روزانه خدمت شایانی به این احزاب می‌کنند.

نقش آدم بدها به آنها واگذار می‌شود تا احزاب دیگر به عنوان جریان‌های معقول و خوب دموکرات اروپایی با لباس پاک و متبرک سیاسی ظاهر شوند.

محافظه کارها در شعارهای دست راستی با آنها به رقابت می‌پردازند و لیبرال‌ها و سوسیال دموکرات‌ها و سبزها برای مبارزه با آنها اروپای هر چه بیشتر را تجویز می‌کنند. و در پشت این صحنه تأثر روحی، سیاست‌های تعمیق و گسترش سرمایه‌داری لیبرال مانند هم‌کاری نظامی مشترک، بودجه‌ی مشترک اتحادیه‌ی اروپا و تصمیم‌های ریز و درشت در خلاف جهت منافع مردم و در حفظ منافع سرمایه‌ی بزرگ دور از جنجال به تصویب و اجرا درمی‌آید.

پس از گذشت چند دهه از تحقق اتحادیه‌ی اروپا و ارز مشترک، امروزه اتحادیه‌ی اروپا با عمیق‌ترین بحران‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و از دست دادن مشروعیت روبه‌رو است و این چهل تکه که به اسم پروژیه صلح و دوستی اروپا با سریش قراردادهای پی در پی به هم چسبانده شده در حال گسستن است.

این وضعیت بعد از بحران مالی سال ۲۰۰۸ که میلیاردهای کلان از بودجه دولتها را به سمت بانکها جاری کرد حدت و شدت یافته است. درام بحران مالی یونان، خروج پر سر و صدای بریتانیا از اتحادیه‌ی اروپا، بر سر کار آمدن دولت‌های دست راستی و ناسیونالیستی و بی‌گانه ستیز در لهستان و مجارستان، ورود احزاب دست راستی به پارلمان تقریباً در تمام کشورهای عضو اتحادیه نشان‌گر این بحران هستند.

اما این نارضایتی‌ها اکنون از چهارچوب احزاب و پارلمان‌ها نیز بیرن آمده و به یک نیروی انفجاری خشم و اعتراض عمومی تبدیل شده است.

تظاهرات اعتراضی به گردهمایی بیست کشور در هامبورگ، و یا تظاهرات همه‌گیر جلیقه زردها در فرانسه که با چندین کشته و زخمی شدن و دست‌گیری هزاران نفر شکل یک جنگ داخلی را به خود گرفت، آغاز اشکال دیگری از مبارزه است که به طور مستقیم و رودرو سیاست ویران کننده‌ی نئولیبرال را به چالش می‌کشد.

اما در حالی که الیت سرمایه‌داری نئولیبرال در پس پرده بهترین و قوی‌ترین تشکیلات و روابط و زد و بند و بگیر و بستان با سیاست را دارند، مردم به ستوه آمده که بیشترین بار فشار اقتصادی و سقوط اجتماعی را تجربه می‌کنند هنوز سازمان‌دهی منسجمی برای یک مبارزه‌ی

طولانی مدت ندارند.

در غیاب سازمان‌دهی‌های کارآمد، خشم و شورش مردم به صورت تظاهرات خیابانی و بدون هیچ رهبری به سرخورده‌گی و یا عقب نشینی‌های موضعی دولت‌ها می‌انجامد.

نئولیبرالیسم در تمامی جلوه‌های خود چون غولی که از کوزه بیرون آمده، پروسه‌ی غیرقابل بازگشتی است که زنده‌گی میلیاردها انسان را در همه‌ی حوزه‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی از بیخ و بن دگرگون کرده است.

استقرار سیاست نئولیبرال نه تنها پایان تاریخ نبود، بلکه با هژمونی یک الیت اقتصادی، مالی، نظامی پر قدرت و با نابودی و ویرانی هستی انبوهی از انسان‌ها و با تخریب فاجعه‌آمیز محیط زیست آغاز دوره‌ی جدیدی در تاریخ بشر است که به راستی پایان آن معلوم نیست.

جمع‌بندی گروه کاری نئولیبرالیسم و رشد جریان‌های دست راستی

مهوش صالحی

موضوع‌هایی که در این گروه مورد بحث قرار گرفتند به جز توضیحات تفهیمی کوچک عبارت بودند از:

نقش نئولیبرالیسم بر روی زنده‌گی زنان در کشورهای پیشرفته و جهان سوم و موقعیت آن‌ها از جنبه‌های مثبت و منفی آلترناتیوهای مقابله با سیاست‌های نئولیبرال و نقش زنان

موقعیت ان جی اوها در سیستم‌های نئولیبرال و کالایی شدن

تأثیر گرایش به دولت کوچک در کم‌رنگ شدن دموکراسی و نقش مردم در سیاست

تخریب فزاینده محیط زیست در این سیستم اقتصادی

نفوذ شرکت‌های تسلیحاتی و ارتش در حوزه‌ی تحقیقات دانش‌گاهی

توضیح کمی بیشتر ارگان‌های اتحادیه‌ی اروپا و سیستم تصمیم‌گیری در آن‌ها

ایجاد بازار کار در کشورهای جهان سوم بر اثر جهانی شدن موجب بالا رفتن استاندارد زنده‌گی زنان نشده است، زنان کارگر باید در این کشورها هنوز برای ایمنی کار و ابتدایی‌ترین حقوق خود بجنگند به طور نمونه زنان بنگلادش

در کشورهای پیشرفته زنان دارای تخصص و تحصیلات عالی شرایط مساعدتری برای زنده‌گی دارند، در مقابل زنانی که در شغل‌های کم تخصص و کم درآمد و یا در حوزه‌ی خدمات رسانی کار می‌کنند روز به روز در موقعیت شکننده‌تر و در معرض فقر بیشتری قرار می‌گیرند.

سیاست‌های نئولیبرال فقر را زنده‌تر کرده است و سقوط اجتماعی و بی خانمانی و خیابان خوابی در شهرهای بزرگ همین کشورهای ثروتمند غربی زنان و کودکان را در معرض آسیب‌های گوناگون قرار داده است.

به طور کلی گرایش نئولیبرال درجه‌ی استثمار را در تمامی کشورها بالا برده است.

به جز آن خصوصی سازی به همه‌ی حوزه‌های زنده‌گی کشیده شده است و حتا بخشی از آن‌ها در مقابل جنبش‌های اصیل و خودجوش زنان به شکل خصوصی سازمان‌دهی می‌شود.

به جز آن سیاست تولید انبوه و مصرفی کردن در تمام جهان موجب غارت بی رویه‌ی منابع طبیعی و نابودی حیوانات و به خصوص حشره‌ها شده است که نقش آن‌ها در نگهداری اکوسیستم و در گرده افشانی در کشاورزی و تولید غذا حیاتی است.

به طور کل جمع بر این باور بود که ما راه حل فوری و آلترناتیو قطعی و آماده‌ای در مقابله با سیاست‌های تهاجمی نئولیبرال نداریم و راه‌کارهای زنان در مقابله با این سیاست‌ها، تکیه بر عاملیت زنان در همه‌ی حوزه‌ها و گره زدن مبارزه‌ی زنان با مبارزه برای عدالت اجتماعی است.

در مقابل این سوال که در صورت سرنگونی این نظام ما چه آلترناتیوی در مقابل آن داریم و آیا خطر این نیست که سیستم بدتری جای‌گزین آن شود نظر اکثریت گروه کاری این بود که ما در این شرایط نمی‌توانیم هدف نهایی و نوع سیستم جای‌گزین آن را تعیین کنیم ولی می‌توانیم روی جهت مبارزه به طور کلی و مبارزه‌ی زنان در راستای رفاه زنده‌گی

انسان‌ها و جلوگیری از جنگ و نابسامانی و به ویژه تخریب محیط زیست
تاثیرگذار باشیم.

برگرفته از نشریه زنان : گاه‌نامه شماره 93 مارس 2019